

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسلمان و مادی

شهید

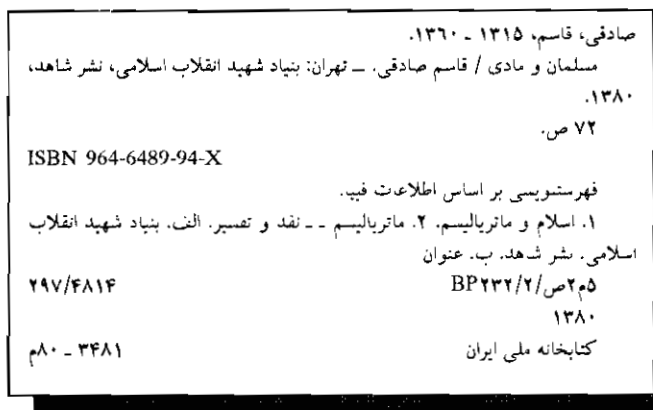
حجت الاسلام دکتر قاسم صادقی



انتشارات

۱۳۸۰

پیش به سوی نظام علوی در سایه سیره علوی



نشر شاهد

مسلمان و مادی

گردآورنده: شهید حجت‌الاسلام دکتر قاسم صادقی
ناشر: نشر شاهد با همکاری اداره کل بنیاد شهید استان خراسان
شمارگان: ۳۰۰ نسخه
نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۰ (چاپ اول انتشارات بنیاد بعثت)
چاپ و صحافی: فیلم گرافیک
قیمت: ۴۰۰۰ ریال

ISBN: 964-6489-94-X

شابک: ۹۶۴-۶۴۸۹-۹۴-X

نشانی: تهران - خیابان آیت‌الله طالقانی، تقاطع خیابان شهید موسوی (فرصت) - جنب
موزه شهدا - معاونت پژوهش و تبلیغات بنیاد شهید انقلاب اسلامی - نشر شاهد
تلفن: ۸۳۰۷۲۴۶ - ۷

بسم الله الرحمن الرحيم

اَللّٰهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ
صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اَبَائِهِ
فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ
وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيْلًا وَعَيْنًا
حَتَّى تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعًا
وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيْلًا.

وَقَالُوا مَا هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا
نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا اِلَّا الدَّهْرُ
وَمَا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ اِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّوْنَ.
(سوره جاثيه آيه ٢٣).

مقدمه مولف

موضوع بحث من گفتار مادیّین و پاسخ آنهاست. پیش از اینکه وارد بحث شوم این مطلب را به طور خلاصه عرض می‌کنم که: «از نظر علم و عقل راهی برای انکار وجود پروردگار نیست». همان طور که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» آیا در وجود پروردگار خالق آسمانها و زمین شکی هست؟ برای یک فرد که آزاد بیندیشد و مکاتب مختلف و مسیر اجتماعات، او را از راه اصلی فطرت انحراف نداده باشد وجود خالق جهان کاملاً روشن و غیر قابل انکار است. شکها از بی دقتی‌هاست. و عدم دقت از جمعی به طور عمده است و از عده‌ای به علت نارسایی فکر و خوش باوری. از گروه اول عده‌ای از فلاسفه را می‌توان نام برد که در اعتراف به وجود پروردگار از سهل انگاری یا تعمّد در بی دقتی گرفتار شک گردیده‌اند. اگر چه در حقیقت به اینها نام فیلسوف دادن صحیح نیست و به غلط به نام فیلسوف، مشهور شده‌اند، و در واقع غلطهای مشهوری هستند که از صحیح‌های نامشهور معروفتر شده و جلوتر رفته‌اند. و به عبارت دیگر، تمام منکران خدا از دو دسته تشکیل شده‌اند، یا جاهلان بی‌غرضند و یا دانایان مغرض. قهرمان میدان توحید امام حسین بن علی - علیه السلام - در دعای عرفه در مناجات با

خدا چنین می گوید:

كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وَجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَيْكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ. مَتَى غَبِثَ حَتَّى تَحْتَاجَ لِي دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْإِثَارَةُ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ عَمِيَّتٌ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا.

چگونه بر وجود تو دلیل شود چیزی که در وجود خود به تو محتاج است مگر آن چنان که تو روشن و آشکار هستی چیزی ظاهر و روشنتر خواهد بود که به وسیله آن تو را جویند؟ چه وقت پنهان شدی که دلیل و راهی بر وجودت لازم شود. کی دور گشتی که آثار و مخلوق تو مردم را به تو رساند کور باد چشمی که تو را نبیند. عده ای سود جو و یک مشت مردمی که می خواستند افسار گسیخته زندگی کنند و انکار خدا را وسیله رسیدن به خواسته های خود می دانستند سابقا به بی دینی پناه می بردند. و اینها اغلب مورد طعن و لعن واقع می شدند اینکه در این اواخر انکار خدا به صورت مکتبی درآمد و بر اثر ترقی اقتصادی و صنعتی در بعضی از ممالک پیروان این مکتب، عده ای ساده لوح و کم مطالعه (که می توان آنها را از گروه دوم نام برد) گمان کردند که ترقی آنان مولود انکار خداست، سستی و کم کاری و رکود بعضی از ممالک مسلمان نیز به این فکر اشتباه کمک شایانی کرد که در نتیجه، اینها به غلط مادیت را مرادف ترقی و دین را باعث رکود و عقب ماندگی دانستند؛ در صورتی که دلایل بسیار روشنی در دست داریم که نه تنها دین و ایمان به خدا علت رکود نیست، بلکه بر عکس اگر اسلام در جامعه ای پیاده شود باعث ترقی اقتصاد و پیشرفت جامعه خواهد شد.

مقدمه ناشر:

یکی از مباحث مهم فلسفی که در قرن‌های نوزدهم و بیستم، ذهن بشر را شدیداً به خود مشغول نمود، موضوع اصالت ماده یا مادیگرایی بوده است که موضوعات مربوط به آن، حتی در دهه‌های اخیر در برخی محافل مطرح بوده است. در این عرصه، به ظاهر اندیشمندانی با تفکرات و استدالات خود به ظهور رسیده و هر یک، به نوبه خود تلاش کردند تا جنبه‌هایی از این تفکر - که در چارچوب کلی خود، سعی دارد وجود علت‌العلل هستی را انکار نماید - تبیین کنند. تقریباً همزمان با رواج این بحث، معتقدان به وجود خالق هستی که خود بسی‌نیاز از علت است، یعنی خداوندی که ازلی است، بویژه متفکران مسلمان، با درک خطر رواج این بحث، تلاش گسترده‌ای را برای رد نظریات مادیگرایی آغاز نمودند که اشاره صرف به نام آنان حوصله‌ای فراتر از این مجال اندک را می‌طلبد. نکته قابل توجه آنکه متفکران اسلامی در این مسیر موفق شدند از خلال استدالات و مباحث این عده، نقاط تعارض و تناقض مکتب مادیگرایی را یافته و از همین طریق، اشتباهات پایه‌ای و بنیادین آنان را تبیین نمایند.

کتاب حاضر که با بیانی خالی از تکلف، همین مسیر را با شیوه‌ای جدید پیموده، از همین مباحث بهره می‌برد. نکته قابل توجه در این کتاب، آن است که نویسنده با استناد به دیدگاه‌ها و تفکرات سرمدمداران مکتب مادیگرایی، نظیر «هگل» یا «برتراند راسل»، آنان را به نقد کشیده است. در همین رابطه، استخراج «نکات انحراف بحث» مادیگرایی که بخش دوم کتاب را به خود اختصاص داده و نیز رد نظریه «قدیم بودن ماده» که معتقدان به مکتب مادیگرایی، آن را بکلی از دلایل رد وجود خالق یکتا و بدون علت جهان هستی می‌دانند، از مباحث خواندنی

اثر به شمار می‌رود.

امروزه، فراهم شدن زمینه‌های پیشرفت مادی در غرب که مظهر تفکر مادیگرایی است از یک سو و ضعف و عقب‌ماندگی در مشرق زمین و عمدتاً ملل مسلمان از سوی دیگر، این ایده را تقویت نموده که رواج مکتب مادیگرایی سبب بروز تحول در آن جوامع گردیده و در مقابل، دین‌گرایی موجب عقب‌ماندگی جوامع دینی شده است. بدیهی است، این تفکر که در اساس، سعی دارد آثار زیانبار استثمار و استثمار ملل توسط اروپاییان در قرن‌های اخیر را نادیده انگارد، قابل مجادله و ردکردنی هستند. بویژه آنکه در درون همین جوامع غربی، هم‌اکنون دو گروه نهضت‌های معنوی‌گری و نیز مخالفان اختلاف شرق و غرب یا شمال و جنوب، رشد یافته و خارج از چارچوب‌های بسته تفکر مادیگرایی، معنویت، ایمان به خدا و عدالت بشری را می‌جویند و تبلیغ می‌کنند.

آنچه در این مختصر می‌توان گفت، آن است که چاپ آثاری ارزنده از این دست، اگر چه مستدل و با بیانی گیرا امری ضروری است، اما به تنهایی قادر به تبیین تمام اشکالات تفکرات ضد دینی نیست. بنابراین تدوین آثاری در این زمینه و یا در خصوص علل «عقب‌ماندگی» یا «عقب‌نگاه‌داشتگی» مشرق زمین امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ هر چند در این خصوص تاکنون مطالب ارزشمندی نیز به چاپ رسیده است.

نشرشاهد در راستای رسالت‌های خود که کمک به تقویت مبانی فکری دین مقدس اسلام و فراهم آوردن زمینه‌های تقویت ذهن پویشگر و چالشگر جوان مسلمان است، اقدام به تجدید چاپ کتاب «مسلمان و مادی» که یادگار یکی از شهدای گرانقدر کشورمان می‌باشد، نموده است. اعتقاد ما بر این است که نشر کتب اعتقادی، نظیر آنچه که هم‌اکنون پیش رو دارید، ضمن برآورده کردن اهداف بنیاد شهید، در خصوص زنده نگاه داشتن یاد و آثار شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی، تلاشی است برای تقویت مبانی فکری دین مبین اسلام. امید است که چاپ آثار متفکران، اندیشمندان و صاحبان قلم در این زمینه، راه روشن تعالی دین مقدس اسلام را روشن‌تر نماید. انشاءالله

نشرشاهد

پاسخ عالم عاقل در انکار خدا

آیا از نظر علم و عقل می شود منکر خدا شد؟ آیا ممکن است یک فرد عاقل بگوید من منکر خدا هستم؟ یا اینکه آخرین راه فرار از اعتقاد به خدا برای یک فرد عاقل این است که بگوید نمی دانم. در این قسمت روشن خواهد شد که فرد پایبند به علم و عقل، نمی تواند وجود خدا را منکر شود، تنها می تواند بگوید اطلاع علمی من به آنجا نرسیده که به خدا اعتماد پیدا کنم، و هنوز در شک و تردید به سر می برم.

برای بررسی این مطلب، قبل از هر چیز باید دید که الهی و مادی در چه مواردی موافق و در چه مواردی با هم مخالفند آنچه مسلم است در مباحث مختلف ماده، الهی و مادی اتفاق نظر دارند.

به عنوان مثال اگر دانشمند الهی می گوید اختلاف اجسام به علت وجود اختلاف تعداد الکترون ها، و هسته در اتم های آنهاست، و یا حرارت جهان رو به کاهش است، و سرانجام به جایی خواهد رسید که در تمام جهان ماده منبع حرارتی وجود نخواهد داشت و اجسام و کرات در یک

حرارت نسبتاً شبیه هم به سر خواهند برد هیچ دانشمند مادی منکر این حقیقت نیست، تنها مورد اختلافشان وجود صانع و خالق جهان است. به عبارت دیگر، در وجود کتاب آفرینش و خطوط و فصلها و علومی که در آن گنجانیده شده با هم هیچ گونه اختلاف نظری ندارند. مادی می‌گوید اگر کتاب را تجزیه کنیم جز جوهر و کاغذ و یا عناصر و مواد چیز دیگری نمی‌بینیم. الهی نیز قبول دارد که در تجزیه کتاب به جز کاغذ و جوهر و یا عناصر و مواد چیز دیگری به چشم نمی‌خورد. اما الهی می‌گوید من از علومی که در کتاب نهاده شده نویسنده‌ای خارج از جوهر و کاغذ و یا عناصر و مواد جهان می‌بینم.

مادی این قسمت را قبول ندارد و می‌گوید چون نویسنده در لا به لای ملکول‌های جوهر و کاغذ یافت نمی‌شود، نمی‌توانم به وجود او یقین کنم. و با توجه به اینکه در جهان میلیون‌ها میلیارد کره وجود دارد، هر کدام از نظر نظم و علمی که در آن به کار رفته به منزله میلیون‌ها کتاب بزرگ علمی است، و خود دانشمند مادی هیچ‌گاه منکر نویسنده برای یک کتاب ده صفحه‌ای نیست، چگونه می‌تواند منکر وجود خالق این کتاب آفرینش شود؟ اگر دانشمند الهی می‌گفت خدا را در پشت تلسکوپ یا زیر میکروسکپ می‌شود دید، مادی می‌توانست منکر شود، اما همان طور که مادی می‌گوید من خدا را زیر میکروسکپ ندیده‌ام، الهی نیز با او همگام است و می‌گوید خدا در پشت تلسکوپ و زیر میکروسکپ دیده نمی‌شود. گاگارین گفت وقتی در فضا به دور زمین می‌چرخیدم خدا را ندیدم! مگر کسی گفته بود که خدا در فضا بر تختی نشسته است که گاگارین او را ندیده است؟

پاسخ عالم عاقل در انکار خدا

۳

هیچ انسان خداپرستی نمی‌گوید که می‌شود خدا را به چشم دید، پس این انکار از کجا آمد؟ مگر تجربه و آزمایش در غیر شعاع کار خود هم می‌تواند اظهار نظر کند؟ اگر در سطح زمین تجربه‌ای اعلام شد، در عمق دریا نمی‌شود آن را گسترش داد.

تا صد سال پیش می‌گفتند در عمق بیشتر از هزار متر دریا موجود زنده‌ای وجود ندارد، به دو علت. یکی عدم نور، چون نور ماوراء بنفش خورشید تا عمق هزار متری تجزیه می‌شود و دریا از هزار متر پایین فاقد نور است، و دیگر اینکه فشار آب آن قدر زیاد است، که هر موجود پر قدرت را نابود می‌کند. ولی پس از مدتی بشر تا عمق ده هزار متری اقیانوس آرام رفت و در آنجا حیوانات دریایی را مشاهده کرد که با نشاط بیشتری به زندگی ادامه می‌دهند. علت اشتباه این بود که آزمایش در خشکی واقع شده بود، و اینها می‌خواستند در عمق دریا نیز همین نتیجه آزمایش را قبول کنند، غافل از اینکه تجربه در شعاع کار خود می‌تواند قضاوت کند، چنانچه درجه حرارت در یک اتاق و تالاری تعیین شد، نمی‌توان گفت درجه حرارت در همان ساعت در همه روی زمین به آن اندازه است.

اگر کسی سؤال کند در کرات دور دست حیات وجود دارد یا نه؟ چون این مسئله هنوز آزمایش نشده اظهار نظر قطعی به اثبات یا نفی، هر دو غلط است.

یک نفر منکر معاد خدمت امام صادق - علیه السلام - آمد، و بدون توجه به سخن خود گفت: من بهشت و دوزخ را منکر و اصولاً معادی وجود نخواهد داشت. حضرت صادق - علیه السلام - خواست ابتدا به او توجه دهد که این سخن و عقیده، عاقلانه نیست. فرمود آیا شما به تمام

فضا و کرات آسمانی سفر کرده‌اید، این سمت آسمان و آن طرف دیگر (نیمه قسمت شب و نیمه قسمت روز) را درست بررسی کرده‌اید و بهشت و دوزخ را نیافته‌اید؟ گفت: خیر نرفته‌ام. امام صادق - علیه السلام - فرمود تو که تمام کرات را ندیده و تجربه و تحقیقی از آنها نداری چگونه می‌گویی وجود ندارد؟ (انکار پس از بررسی و نیافتن است) انکار کردن از کسی که نرفته و تحقیق نکرده صحیح نیست، بگو من شک دارم، نمی‌دانم هست یا نه. آن شخص به اشتباه خود پی برد و گفت کلام شما صحیح است انکار من عاقلانه نبود می‌نمی‌دانم، شک دارم. امام فرمود من به وجود بهشت و جهنم و معاد یقین دارم، گوش کن تا با دلایل، معاد را برای تو روشن کنم. و امام با دلایل آن را برای او اثبات کردند.

این مطلب امام منحصر به معاد نیست، هر جا آزمایش و تجربه و دلیلی نبود، انکار هم صحیح نیست. مجدداً به طور خلاصه مطالب را عرض می‌کنم. اگر الهی می‌گفت نویسنده در لابه‌لای کتاب پنهان شده مادی می‌توانست بگوید من در لابه‌لای کتاب نویسنده را ندیده‌ام. هم چنین اگر کسی می‌گفت: خالق جهان در فضا یا در لابه‌لای اشیاء است در اینجا مادیها حق داشتند بگویند: در سفر به کره ماه خدا را ندیده‌ام، یا در تجزیه اشیاء در آزمایشگاه خدا دیده نشده. ولی وقتی خداپرستان می‌گویند: خدا جسم نیست تا با چشم دیده شود، انکار مادی مبنی بر اینکه خدا در فضا و آزمایشگاه دیده نشده موردی ندارد.

مادیها قبول دارند که هر نوشته‌ای نویسنده، و هر ساختمانی بنا، و هر مصنوعی صانع، و بالاخره هر نظم ناظم دارد، و تنها موردی که چشم را به هم می‌نهند و بر خلاف عقل و علم حرف می‌زنند، همین جاست که

می‌گویند: چون خالق جهان را در فضا و آزمایشگاه ندیده‌ایم فیول نداریم، در صورتی که هرگز نویسنده را در لابه‌لای کتاب و بنا را در لابه‌لای آجرها جست‌وجو نمی‌کنند.

اینک چند نمونه از عدم دقت افراد بی‌اعتقاد را که بی‌دقتی تقریباً عمدی آنها را به انکار کشانده دیلاً می‌آوریم.

هگل بیانگذار منطق جدید است. می‌شود گفت مکتب مات بالسمه دیالکتیک بر پایه‌های منطق او نهاده شده. فروعی در کتاب *سیر حکمت در اروپا* می‌نویسد جمعی از پیروانش او را از بزرگترین فیلسوفان می‌دانند، و گروهی از مخالفانش سخنان او را بی‌معنا تلقی می‌کند. ابن‌شخص در بررسی ادیان، دین مسیح را برتر و کاملتر از همه ادیان می‌داند، با اینکه مسیحیت از نظر قوانین زندگی در برابر اسلام قابل قیاس نیست. دین اسلام جامع تمام قوانین زندگی و مسیحیت بر اثر تحریف کتاب آسمانی خود فاقد عمده قوانین می‌باشد.

هگل درباره خالق جهان بر اثر عدم دقت دچار تردید گشته و چنین می‌گوید: «نکته دیگر اینکه وقتی می‌خواهیم معمای جهان را حل کنیم، دنبال علت فاعلی نباید برویم. زیرا از یک طرف ذهن به تسلسل راضی نمی‌شود، و ناچار علت نخستین می‌جوید، از طرف دیگر چون علت نخستین را در نظر گرفتیم تازه معما حل نشده و طبع قانع نگردیده است. زیرا این مشکل باقی می‌ماند که علت نخستین چرا علت نخستین شده است. پس برای اینکه معما گشوده شود باید غایت یا وجه و دلیل وجود را دریابیم، چه اگر دانستیم برای چه موجود شده به عبارت دیگر چون معلوم شد که امری معقول است، طبع قانع می‌شود و علت دیگری نمی‌جوید،

روشن است که هر چیز توجیه لازم دارد اما وجه، توجیه نمی خواهد.^۱

با مختصر توجهی فهمیده می شود که این آقا زحمت دقت به خود نداده، و یا نخواسته دقت بیشتری داشته باشد، خود می گوید: ذهن به تسلسل راضی نمی شود یعنی سلسله علل و معلولات چون همه سابقه عدم دارند، نمی شود وجود را به آنها نسبت داد، بنابراین یک وجود لازم است که ازلی باشد. جواب گفته بعدی که علت نخستین چرا علت نخستین شده، همین است که اگر علت نخستین هم سابقه نیستی می داشت، جهانی نبود. به عبارت دیگر وجود از خود او بوده، و ذات او وجود است وگرنه علت نخستین گفتن غلط بود عجیب این است که این جهت را در وجه کاملاً قبول می کند و می گوید هر چیزی توجیه لازم دارد، اما وجه توجیه لازم نخواهد داشت، ولی در وجود این مطلب را انکار می کند. فرق بین این دو جمله چیست که هر چیزی توجیه لازم دارد اما خود وجه توجیه نمی خواهد، هر معلولی علت می خواهد اما علت اولی علت نمی خواهد، (همان طوری که وجه ذاتاً وجه است و توجیه نمی خواهد، وجود اولی هم ذاتش وجود است و وجود دهنده نمی خواهد.) ولی گفته خود آقای هگل مطلب را روشن می کند فروغی می نویسد: «وقتی کسی معنی عبارتی از عبارات او را از خود او پرسید پس از تأمل جواب داد: وقتی که این عبارت را می نوشتم من و خدا هر دو می فهمیدیم، اما اکنون تنها خدا می فهمد. وقتی کتاب منطق او را یکی از دانشمندان به زبان فرانسه نوشت و هگل کتاب را دید گفت حالا می فهمم

که چه می خواستم بگویم».^۱

دیوید هیوم از فلاسفه قرن هجدهم انگلیس می گوید: «در اثبات صانع برهان آنی می آورند که وجود عالم خلقت دلیل بر وجود خالق است؛ و لیکن این قیاس درست نیست زیرا که جهان به این عظمت را قیاس به مصنوعات ناچیز انسان می کنند، و به خالق، منزلت کارگران بشری می دهند».

ایشان با این حرف بی پایه که هر کودکی ناصحیح بود آن را درک می کند، خود را از وظیفه اعتقاد به خالق تبرئه می کند. چرا قیاس صحیح نباشد؟ جهان با این عظمت را چرا به مصنوعات بشری نتوان مقایسه کرد؟ آیا این سخن عاقلانه ای است که گفته شود یک سنجاق و سوزن حتما سازنده دارد، اما بزرگترین ماشین معلوم نیست سازنده داشته باشد، زیرا چنان ماشین های دقیقی را نمی شود به سنجاق ناچیزی مقایسه کرد، یا گفته شود یک نوشته دو سطری نویسنده لازم دارد، اما برای میلیون ها کتاب علمی و فلسفی و... نمی شود نویسنده قایل شد، چون نمی شود هزاران کتاب علمی را به نوشته دو سطری قیاس کرد. این حرف شبیه حرف فرد عاقل نیست چه رسد به یک فیلسوف.

آقای دکتر ارانی در تلاشی که برای نفی خدا و اثبات اصل دوم از چهار اصل دیالکتیک می کند می نویسد: «یک فکر تمرین نکرده به آسانی نمی تواند درک کند چه طور می توان حرکت و سکون، وجود و عدم، جسمی و روحی، غلط و صحیح و غیره را متحد کرد. ولی با اندک تمرین

و توجه برای کسانی که میل به طبقات دیالکتیک کرده‌اند اشکال را بر طرف می‌کند، مثلاً می‌دانند سکون حرکتی است که سرعت آن صفر باشد، یعنی از حالات خاص حرکت است.^۱ او که می‌خواهد برای انکار خدا و ریگشت همه عوامل به طبیعت دلیل بیاورد حرفی می‌زند که اگر خودش مختصری توجه و دقت کند به سستی آن می‌خندد، سکون حرکتی است که سرعت آن صفر باشد!

صفر یعنی هیچ، نه سرعت، چگونه از اقسام سرعت است؟ این سخن مثل این است که گفته شود جاهل، دانشمندی است که معلوماتش صفر است. آیا روشنتر از وجود خدا دلیلی هست؟ آیا در جهان موجودی از نظر اثبات وجود، مانند خالق روشن هست یا نه؟ مثلاً وجود حیات و زندگی خود انسان که روشنترین امر است، به اندازه یک‌هزارم دلایل وجود خدا دلیل نخواهد داشت. ذیلاً به بعضی از دلایل اشاره می‌کنم. هیچ یک از افراد مادی یک جزوه ده صفحه‌ای ناقص را نمی‌تواند بدون نویسنده بدانند، و در مقابل این سؤال که چرا جزوه را نمی‌شود به چاپخانه نسبت داد؟ می‌گویند چون در این جزوه علم نهاده شده، و چاپخانه ماده‌ای بی‌علم و شعور است، و علم اسم معناست و بدون عالم، محال است وجود پیدا کند. با اینکه تنها در کره زمین حدود یک میلیون نوع موجود زنده وجود دارند، که هر یک از آنها کتابخانه مفصل و عظیمی هستند، و دارای میلیون‌ها کتاب هستند، از این یک میلیون نوع تنها انسان را مورد بررسی مختصری قرار می‌دهیم. ضمناً کلام راسل را که از روی بی‌دقتی کامل

۱. فیلسوف‌ها نقل از مجله دبا.

گفته شده برای شاهد متذکر می شویم.

راسل می گوید «بشر مولود عواملی است که در ایجاد او تدبیری به کار نرفته است، و غایتی در نظر گرفته نشده؛ اصل بشر، نمو و حتی عواطف او، چون آرزویش، عشق و عقیده اش چیزی جز مظهر تلفیق تصادفی اتم های مختلف نیست»^۱.

اگر ایشان در همان وقت که این کلمات پوچ و بی ارزش را می نوشت، کمترین توجهی به چشم و گوش و دست و زبانش می کرد که چگونه با نظمی دقیق مشغول انجام وظیفه اند، چشم چگونه می بیند؟ زبان، این سازنده عجیب کلمات، چگونه بسرعت از مواد خام صوت، کلمات را می سازد و آنچه انسان اراده کند می گوید؟ حتما با شرمندگی از نوشتن این کلمات صرف نظر می کرد. از آقای راسل سؤال می کنیم اگر چنانچه

مجسمه انسانی در دل خاک در کوره ای که معلوم نیست انسانی به آنجا رفته باشد پیدا شود، که در آن مجسمه هر یک از اعضا و جوارح به طور کامل در جای خود درست شده باشد، آیا خود شما می توانید باور کنید که طبیعت چشم و گوش و اعضای این مجسمه را با دقت و تناسب ساخته است؟

مسئله جواب منفی است. دست شدن اعضا یک انسان در رحم مادر، چشم و گوش با تمام دقت هایی که هنوز متخصصان چشم و گوش به یکصدم آنها هم پی نبرده اند، قلب و کبد و اعصاب و مغز که همه در جای خود قرار گرفته، چه عواملی این چنین کارهایی محیر العقول را انجام داده؟

آیا ممکن است مادر یا پدر و یا طبیعت چنین کاری را کرده باشد؟ به طور قطع جواب منفی است. چون پدر و مادر از طفل اطلاعی ندارند، حتی تمام دانشمندان پزشکی هم نمی‌توانند سلامت طفل نا سالمی را در رحم تامین کنند. در خارج رحم یک نفر نابینای مادر زاد را با تمام وسایلی که در اختیار دارند نمی‌توانند بینا کنند. پدر نقش کشاورزی را دارد که بذر را در زمین می‌افشاند، و مادر هم به منزله زمین است که بذر در آن پرورش می‌یابد. طبیعت و اتفاق طبیعی چگونه می‌تواند کودک را در رحم کمک کند؟ راسل گاهی که میدان را تنگ و سخت می‌بیند به نظریه داروین پناه می‌برد و می‌خواهد بلکه بدان جهت از بن بست اشکالات راه فراری پیدا کند. با اینکه نظریه داروین از جهات مختلف مورد اشکال است، و دلایل قطعی علمی بر نادرست بودن آن نظریه وجود دارد، در عین حال نفعی برای فرار راسل نخواهد داشت. زیرا موجود تک یاخته یا چند موجود مختصر چند یاخته‌ای چگونه این نظم بهت انگیز را فهمیده و ایجاد کرده‌اند؟ حدود یک میلیون نوع موجود زنده در کره زمین هستند. یک نوع از آن انسان است که میلیون‌ها میلیارد سلول زنده آشنا به وظیفه در بدن او مشغول انجام وظیفه‌اند.

مگر در جواب این سؤال که چگونه خاک می‌تواند یک مجسمه انسان با تمام اعضا و جوارح بسازد، می‌شود گفت که ابتدا اندکی گل پیدا شد، و پس از هزاران سال بر اثر زلزله و عواملی دیگر در زمین، اعضا و جوارح اندک اندک درست شد؟ مثلاً چشم مجسمه بر اثر دو قطره باران درست شد و به صورت مجسمه افتاد. این سخنی نیست که بتوان باور کرد زیرا در آن علم مختصری به کار رفته، و از این جهت آن کار را به عوامل طبیعی

که فاقد علم و شعورند نمی‌شود نسبت داد. عوامل طبیعی چگونه می‌توانند بفهمند چشم و گوش برای چه لازمند و در چه جایی باید قرار بگیرند؟ تنها سیم کش اعصاب بنا به گفته عده‌ای از دانشمندان در حدود ۱۶ هزار کیلومتر است. با اینکه سیم کشی ناقص یک ساختمان بسیار ساده را هیچ انسانی نمی‌تواند به طبیعت و خود آن ساختمان نسبت دهد، در این صورت آیا ممکن است سیم کشی دقیق بدن به طبیعت نسبت داده شود؟ آن هم با نظمی چنان محیرالعقول که اگر ریشه‌های ارتباطی هر قسمت فهمیده شود، از نظر جراحی مهمترین امر است. طب سوزنی که اخیراً در چین اعلام شد، فواید مهمی را داراست. کانال‌های اصلی و ارتباطی بعضی از اعضا را می‌یابند و برای جراحی هر عضو در محل اصلی مقطع، سوزنی فرو می‌برند. در نتیجه ارتباط آن عضو از اعضا دیگر قطع می‌شود، و تا وقتی که سوزنی در مقطع باشد، بیمار احساس درد نمی‌کند. یکی از فواید مهم این کار محفوظ ماندن از خطر بیهوشی است زیرا اگر داروی بیهوشی اندکی بیشتر از مقدار لازم تزریق شود، ممکن است بیمار به ضعف اعصاب مزمن مبتلا گردد.

علمی که در جهان به کار رفته هر انسان عاقلی را به وجود عالمی قدرتمند و خالق بس عظیم رهبری می‌کند. گیاه‌شناسان از نظم بهت‌انگیز جهان گیاهان ناظم را می‌شناسند. به گفته بعضی از آنها «هیچ ماشینی مصنوع بشری قابل مقایسه با ماشین پیچیده و شگرف یک نبات نیست.»^۱ باید از آقای راسل پرسید علم پزشکی چیست؟ مگر پزشکی غیر

از فهم یک رشته عظیم از نظم و علمی که در سلول‌ها نهفته چیز دیگری است؟ به عبارت دیگر پزشکی در پی فهم کار سلول‌ها، و عکس‌العملهایی که در بدن بر اثر فعالیت آنها موجود می‌شود، و سلامت که معلول کار منظم آنهاست و به کمک سلول‌ها شتافتن چیز دیگری نیست؟ با اینکه از میلیون‌ها میلیارد سلول در بدن که برای شمردن آنها حداقل بیش از یک میلیون سال وقت لازم است حتی یک سلول را نمی‌شود بی هدف خواند، و تا به حال کسی نتوانسته اثبات کند که حتی یکی از آنها بی هدف آفریده شده است، احمقانه نیست که یک فرد چشم عقل و فکر خود را ببندد و گستاخانه اعلام کند: جهان چیزی جز از تلفیق اتم‌ها نیست؟ و در جهان هدف و تدبیری در نظر گرفته نشده است؟ آیا این حرف بی پایه تر از این نیست که شخصی بگوید در تمام کتابهایی که در کتابخانه‌های دنیا وجود دارد هدفی در نظر گرفته نشده، و نویسنده‌ای نداشته، و بجز تلفیق اتم‌ها چیز دیگری سازنده آنها نیست؟ آیا این همه اسرار که در جهان منظم هست، دانشهایی که در آفرینش به کار رفته از طبیعت کور و کر و بی شعور و دانش است؟

تشخیص غریزه‌ای که در حیوانات است دلیلی بس روشن بر وجود آفریننده‌ای تواناست. زنبور عسل در غذاشناسی بشر بسیار پیشرفته‌تر است، اگر روزی بشر در غذاشناسی به حد زنبور برسد می‌تواند بیش از دوهزار سال زندگی کند. زنبور، عسل مخصوصی برای ملکه می‌سازد که عمرش سی برابر دیگران افزایش می‌یابد، و در تمام این مدت جوان و نیرومند است. این تشخیص و غذاشناسی را از کجا و از چه شخصی تعلیم گرفته؟ حشره‌شناسان تخمها را جدا از زنبورها پرورش دادند، و در

هر بار همان غذاشناسی و غرایز زنبور را در زنبورهای کوچک یافتند. این علمی است که در این کتاب کوچک آفرینش وجود دارد. زنبور کتابی کوچک است که بشر تا به حال نتوانسته یک دهم رموز و علومی که در آن کتاب نهاده شده بفهمد. انسان با همه تلاش و سعی، هنوز نتوانسته ده سال بر عمر خویش بیفزاید، و به طور قطع طبیعت و عوامل آن هم چنین معلمی نمی‌تواند باشد، زیرا عوامل طبیعی فاقد شعور، درک، فهم و علم هستند. کتاب کوچک دیگر موریانه است که در موقع خطر حمله دشمن، می‌داند که برای دفاع از خود به سرباز بیشتری احتیاج دارد، لذا غذای مخصوصی برای موریانه‌های ماده می‌سازد که پس از خوردن، آنچه تولید می‌کنند همه موریانه‌های سرباز با فکهای بسیار قوی هستند، علمی که در این کتاب کوچک هست از دآمداری، کشاورزی، مهندسی و غذا شناسی و ... از طبیعت و موجودات طبیعی گرفته نشده. کتابی کوچک یا کتابخانه‌ای بزرگ.

انسان کتابی نسبتاً کوچک از کتابخانه بزرگ آفرینش است ولی هر سلول از میلیون‌ها میلیارد سلول بدن، کتابی پر از اسرار و رموز و علوم است. تنها گلبول‌های سفید بدن را مورد بررسی مختصری قرار می‌دهیم. در حقیقت نزاع بین مادی و الهی را سربازان مدافع بدن بسادگی خاتمه می‌دهند.

یک گلبول سفید از ۳۰ میلیارد گلبول سفید بدن، به محض اینکه از کبد یا طحال تولید می‌شود تقریباً چهل و پنج هزار نوع میکروب را که در کره زمین وجود دارند تشخیص می‌دهد، و چهل و پنج هزار نوع پاد زهر برای کشتن و نابودی آنها از خود ترشح می‌کند. به عبارت دیگر، دشمن با

هر نوع سلاحی حمله کند، این سرباز مدافع سلاح ضد آن را می‌سازد. مسافران اولیه کره ماه پس از برگشت، چند روز در قرنطینه به سر بردند و علت قرنطینه را دانشمندان آمریکایی چنین عنوان کردند که گلبول‌های بدن انسان، تمام میکروب‌های زمین را می‌شناسد و به طور موثری هم مبارزه می‌کنند، ممکن است در کره ماه میکربی باشد که گلبول‌های بدن، آنها را نشناسند و راه مبارزه با آنها را ندانند و چون تنها مدافع مملکت بدن اگر در تشخیص اشتباه کرد و به مبارزه برخاست، به هیچ وسیله جلو میکروب گرفته نمی‌شود.

اگر کتابی پنج میکروب را معرفی کند هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند باور کند که طبیعت آن کتاب را نوشته است، (چون علم در آن به کار رفته و باید عالمی آن علم را در آن نهاده باشد) پس کتاب کوچکی را که به چشم عادی دیده نمی‌شود، و چهل و پنج هزار میکروب را معرفی می‌کند چگونه می‌شود به طبیعت نسبت داد؟ بدن انسان سی میلیارد از این کتابها را دارد و هر کدام نه تنها میکروب را معرفی می‌کنند بلکه راه و سلاح مورد لزوم مبارزه با چهل و پنج هزار نوع میکروب را نیز اعلام می‌کنند. در حقیقت این کتاب کوچک، کارخانه بزرگ سازنده انواع سلاحهای ضد آنها هم هست. قطعاً نویسنده‌ای ماوراء طبیعت آنها را باید نوشته و ایجاد کرده باشد. در صورتی که جزوه پنج صفحه‌ای را نمی‌شود به طبیعت نسبت داد چون ملکول‌ها و اتم‌ها و الکترون‌ها و هسته، دارای علم و فهم و تشخیص نیستند، گلبول هم چیزی جز همان ملکول، اتم، الکترون و هسته نیست.

در حقیقت از نظر وجود مادی کاغذ و گلبول هر دو از همان ماده‌اند.

عده‌ای بدون توجه می‌گویند طبیعت به گلبول تشخیص داده، و طبعاً این‌طور پرورش می‌یابد، و ما هم اگر گلبولی درست کنیم آن هم میکروشناسی را می‌داند. جواب خیلی روشن است، زیرا طبیعت جز اتم‌ها الکترون و هسته چیزی نیست که به صورت ملکول‌ها در آمده و عناصر را می‌سازند، و ملکول و اتم هم که فهم و تشخیص ندارند و همان‌طور که هیچ فردی کتاب را به اتم‌ها و ملکول‌های جوهر و کاغذ نسبت نمی‌دهد، (چون می‌داند آنها تشخیص و علم ندارند) گلبول هم ترکیب شده از همان ماده اولیه، یعنی الکترون و هسته اتم و ملکول است، در حقیقت اتم‌ها و ملکول‌ها مانند پیچ و مهره‌هایی هستند که به وسیله مهندسانی کار آزموده، با هم ترکیب شده دستگاهی را می‌سازند، یکی مغز الکترونیکی می‌شود، یکی موتور اتومبیل و یکی هم یک وسیله ساده بشر مانند یک چراغ خوراک پزی، مثلاً کتابی که پنج میکروب را معرفی می‌کند، مانند چراغ خوراک پزی است، هیچ فردی هم باور نمی‌کند که بر اثر زلزله چند قطعه فلز، با چند پیچ و مهره سوار هم شده، چراغی ساخته شده است. چون نظم و علمی در آن بکار رفته و کتاب گلبول مانند میلیون‌ها مغز الکترونیکی است، که به هیچ وجه ساختن آن را نمی‌شود به زلزله و عوامل طبیعی نسبت داد، چون علم و دقت در آن به کار رفته و در پیچ و مهره، زلزله و عوامل دیگر طبیعی، چنین علم و تشخیص و دقتی وجود ندارد، و هر چه در این باره سعی شود که ساختن مغز الکترونیکی به عوامل طبیعی نسبت داده شود، تلاشی بیهوده خواهد بود. بخصوص اینکه ساختن چراغ که خیلی ساده است، هیچ فردی به طبیعت نسبت نمی‌دهد. و یک کتاب که پنج میکروب را معرفی می‌کند هیچ فرد مادی

نمی‌تواند آن را به عوامل طبیعی نسبت دهد، چگونه می‌توان کتابی که چهل و پنج هزار نوع میکروب را با ساختن سلاح ضد آنها اعلام می‌کنند^۱ به طبیعت نسبت داد؟ چون هر دو از همان ملکول و اتم هستند که به منزله پیچ و مهره‌ها در مثالهای بالا بود. به عبارت ساده‌تر سه نوع بی‌شعور (الکترون، پروتون، نوترون)، از راه ملکول‌های جوهر و کاغذ آمدند و کتابی خواندنی و علمی به وجود آوردند، که نویسنده دارد. چون علم از آن سه نیست و سه بی‌شعور دیگر از راه ملکول‌های گلیبول آمدند، و کتابی از کتاب آفرینش را به وجود آوردند. همچنان که کتاب خواندنی و علمی نویسنده لازم دارد، کتاب آفرینش یعنی گلیبول که علم زیادی در آن به کار رفته نیز نویسنده و خالق می‌خواهد و خالقش باید عالمی قدرتمند، و فوق طبیعت باشد که تشخیص غریزی گلیبول را کامل کند.

و جواب اینکه می‌گویند اگر ما گلیبولی بسازیم همان تشخیص را خواهد داشت؛ این است که در ساختن چه اضافه می‌کنید؟ مگر همان سه بی‌شعور نیستند؟ پس چگونه تشخیص اضافه می‌شود؟ مثل اینکه بگویند ما اگر حروف چاپ را جمع کردیم خود چاپخانه کتابی بس علمی تحویل ما می‌دهد. ساختن گلیبول فرع بر فهم حیات و ساختن حیات است؛ و بشر هنوز حقیقت حیات و زندگی را نفهمیده تا بتواند آن را ایجاد کند. این سخن مثل این است که کسی بگوید افراد بی‌سواد را اگر به طریقه مخصوصی بنشانیم با سواد می‌شوند، یا صد نابینا وقتی طور مخصوصی قرار بگیرند بینایی حاصل می‌شود، در صورتی که ترکیب این افراد چیزی

اضافه ندارد، و افراد همه نابینا هستند، لذا به هیچ وجه بینایی برای آنان و یا سواد برای بی سوادان بدون آموزش نخواهد بود. (بینایی یا سواد یا میکروب شناسی از کجای این ترکیب پیدا می شود؟)، همان طور که اگر عده ای نابینا از موضوعاتی که مربوط به دیدن است اطلاع دادند، می گوئیم شخص بینایی به آنها اعلام کرده، گلبول هایی هم که با ترکیب ملکول های بی شعور به وجود آمده اند اگر دارای تشخیص و شعور غریزی بودند قطعاً آن شعور غریزی و تشخیص از خارج ماده به آنها القا شده است، یعنی ماوراءطبیعت به آنها فهمانده است. تشخیص زنبور و موریا نه و تمام موجودات زنده، تنها به این طریق که آن را از خالق جهان گرفته باشد قابل فهم است.

عده ای می گویند همانطوری که از ترکیب دو عنصر شیئی ثالثی با خواص تازه ای که در آن نبوده پیدا می شود، ممکن است تشخیص و شعور غریزی نیز در اثر ترکیب ملکول های بی شعور در بدن گلبول به وجود آید. جواب کاملاً روشن است زیرا خواص فیزیکی و شیمیایی تنها در اثر کم و زیاد شدن تعداد الکترون ها و هسته است، از ترکیب دو عنصر شیئی ثالثی که نبوده پیدا نشده، بلکه شیئی ثالث تعداد مخصوصی الکترون و هسته باید داشته باشد، تا آن خاصیت را دارا شود. به عنوان مثال آب را ذکر می کنم ملکول آب از دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن ساخته می شود، و از ترکیب این دو، چیزی خارج از الکترون و هسته باشد پیدا نشده، یعنی اتم اکسیژن که هشت الکترون و هشت نوترون و هشت پروتون دارد با دو اتم ئیدروژن که هر یک، یک الکترون و یک پروتون دارند، وقتی جمع شدند در حقیقت ده پروتون، ده الکترون و هشت نوترون خواهند داشت،

که خاصیتی غیر از اکسیژن و ئیدروژن خواهند داشت، مثل اینکه ده نفر انسان از نظر فعالیت و کار و خصوصیات فیزیکی و شیمیایی غیر از دو نفر هستند، و با دو نفر که تجمع کردند از نظر قدرت و کار و فعالیت غیر دو نفر بتهایی، و ده نفر بتهایی هستند. به عنوان مثال، وسیله‌ای که حرکت دادن آن دوازده نفر انسان لازم دارد، ده نفر و دو نفر به طور جداگانه نمی‌توانند آن کار را انجام دهند، ولی با هم قدرت انجام آن را دارند، در اینجا چیزی در افراد اضافه نشده، در ترکیب عناصر هم جز تجمع الکترون‌ها و هسته چیزی به وجود نیامده و خاصیت تازه یعنی خاصیتی که از عدم آمده باشد نیست بلکه در هر وقت، و هر جا الکترون و هسته به آن صورت یافت شود، همان خاصیت فیزیکی و شیمیایی به وجود خواهد آمد. در مثال ده نفر انسان کارگر، اگر بی‌سواد یا نابینا بودند، با دو نفری بی‌سواد یا نابینای دیگر ترکیب شوند باز هم بی‌سواد یا نابینا هستند هیچ وقت از نحوه ترکیب عده‌ای بی‌سواد یا نابینا، سواد و یا بینایی که در افراد آنها نیست موجود نمی‌شود.

در ماده هم شعور و درک و فهم و تشخیص نیست، و به هر صورت ترکیب شوند، شعور و تشخیص به وجود نمی‌آید، این ملکول‌ها از اتم‌های بی‌شعور ساخته شده‌اند، چه در کاغذ کتاب باشند، و یا در وجود گلبول. اگر میلیاردها سال عده‌ای نابینا را به طریقه‌های مختلف بنشانیم، هیچ‌گاه یک قدمی خود را هم نخواهند دید، چون افراد از نظر بینایی صفرند، همین طور اگر میلیاردها قرن اتم‌های بی‌شعور و تشخیص را بچرخانیم، هیچ‌گاه شعور و تشخیص یک میکروب هم در تمام آنان یافت نخواهد شد، زیرا افراد گلبول‌ها که همان ملکول‌ها و اتم‌ها هستند از نظر تشخیص صفرند.

پس خالقی خارج از ماده که آنها را ایجاد کرده، تشخیص غریزی را به آنها داده است. همچنان که قرآن از قول حضرت موسی نقل می‌کند که در جواب سؤال فرعون گفت: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آفرینش را عطا کرد سپس راه زندگی را به آن فہمائید.

نقاط انحرافی بحث

۱- جمعی از منکران چون می‌بینند انکار نظم بجز نادانی چیزی نیست، ناچار به نظم کامل جهان اعتراف می‌کنند، ولی بهانه کودکانه‌ای برای انکار خود ساخته و می‌گویند: این مطلب که نظم ناظمی می‌خواهد صحیح نیست؛ و در برابر این سؤال که آیا کتاب یا ساعت که منظم است، دلیل بر ساعت ساز و نویسنده نیست؟ می‌گویند چون ما ساعت ساز و نویسنده کتاب را دیده‌ایم از ساعت و کتاب به ساعت ساز و نویسند پی می‌بریم. در حقیقت ما را عادت داده‌اند که با ساخته شده سازنده‌ای را قایل شویم. این گفتار اگر چه از نظر تحقیق حرف بسیار بی‌پایه‌ای است، (چون نظم خود ناظم می‌خواهد زیرا نظم اسم معناست و بدون اسم ذات محال است پیدا شود)، ولی چون سبب تردید بعضی از افراد کم اطلاع شده تا اندازه‌ای قابل بررسی است، که ببینیم نظم از نظر اینکه با ناظم دیده شده دلیل است، یا چون نظم بی ناظم یافت نمی‌شود خود دلیل است. اگر کودکی از ابتدای زندگی در میان اجتماع بوده، و هیچ گاه به خارج آبادی و شهر

خویش نرفته باشد، و در تمام مدت در هر جا گلی دیده با آن کارگری را دیده که آن را به صورتهای مختلف می‌ساخته، و یا با دستگاه کوزه‌گری گلوله‌های گلی به دست افراد ساخته می‌شده در عمر یک بار هم گلوله گلی که خود ساخته شده باشد ندیده، و یا حفر زمین و چاه را به وسیله افراد دیده، همین شخص اگر در بیابان به گلوله گلینی یا چاه و گودی در زمین برخورد کرد یقین به وجود سازنده‌ای که عاقل باشد، نخواهد کرد؟ چون نظامی که به ناظم رهبری می‌کند در گلوله گل یا گودی و چاه نیست، به وسیله عوامل طبیعت ممکن است چاه و گلوله گل ساخته شود.

اگر دیدن فاعل ناظم سبب علم بود، در این مثالها ناظم و فاعل را دیده بود پس باید علم به سازنده عالم می‌داشت. نقطه مقابل اگر وسیله‌ای در میان بیابان و کویری به دست آمد که اندازه معلومات و تحصیلات هر فرد را تعیین می‌کنند و مانند مغز الکترونیکی بسرعت اعلام جواب می‌کند و خدمتگذار و خائن را مثلاً نشان می‌دهد، با اینکه هیچ گونه آثار ساختگی در آن وجود نداشته باشد و از هیچ فردی و کتابی چنین اختراعی نشنیده و ندیده‌ایم تنها چیزی که تشخیص داده می‌شود جواب مثبت صحیح و کار منظم آن است، آیا کسی می‌گوید این از سنگ کوه جدا شده و سازنده دانایی نداشته، چون ناظمی بالای سرش ندیده‌ایم؟ به طور قطع تمام افراد اتفاق دارند که سازنده عالمی دارد چون علم در آن به کار رفته و دارای نظم است. مثالی دیگر: اگر آهویی در سر چهار راهی نقش پلیس راهنما را عمل کند، و آن چنان دقیق فرمان عبور و توقف دهد که هیچ برخوردی اتفاق نیفتد، و از طرفی در هیچ مجله و روزنامه ندیده، و از هیچ فردی هم نشنیده باشیم که چنین آهویی تعلیم دیده است، آیا انسانی باور می‌کند

که این آهو از دامنه کوه راه افتاده و وارد شهر شده و این چنین منظم کار می‌کند؟ جواب به طور مسلّم منفی است، بلکه تمام مجلات و روزنامه‌ها همه اعلام می‌کنند که آهوئی آموزش دیده است و از مربّی فعلّی تعلیم گرفته و هیچ انسان مادی هم نمی‌تواند باور کند که آهو تعلیم ندیده، و این چنین استادانه عمل می‌کند.

حال بر می‌گردیم به اشکال. اگر علّت اینکه از نظم به ناظم پی می‌بریم این است که ناظم را با نظم همراه دیده‌ایم، چرا در مثال گلوله گلین و چاه و گودال حفر شده، که همیشه با سازنده دیده شده بود، علم به سازنده عالم حاصل نمی‌شد، بلکه احتمال ساخته شدن به وسیله زلزله، باران و عوامل دیگر طبیعی بود؟ و همچنین در مثال شیئی تشخیص دهند معلومات آهو با اینکه نه جایی تعلیم دیده، و نه کسی ناظم و تعلیم دهنده را به ما معرفی کرده بود، در عین حال باز یقین به ناظم و تعلیم دهند داشتیم. نتیجه اینکه خود نظم دلیل بر ناظم و خود علم در اشیا دلیل بر عالم است، نه دیدن سازنده و ناظم و عالم سبب باشد.

۲- نقطه انحرافی دیگر: می‌گویند نظم ساخته ما است به طور مثال در چیدن صندلیها ما نظم را این چنین می‌دانیم که باید ردیف و پهلوی هم قرار گرفته باشند، به طوری که بین هر ردیف با ردیف دیگر فاصله‌ای باشد، که رفت و آمد مختصر ممکن باشد، ولی در نظر کودکان منظم بودن صندلیها این نیست. آنها صندلیها را آن چنان جدا می‌خواهند که بتوانند از روی یکی با سختی روی صندلی دیگر بپرند، یا عده‌ای دیگر منظم بودن را در یک ردیف گذاشتن نمی‌دانند بلکه دایره‌وار به صورت میزگرد منظم می‌دانند، عده‌ای در پوشیدن لباس طریقه‌ای را منظم می‌دانند که آن طریقه

به نظر جمعی نامنظم و غلط است. ادب و نظم در رفتار را بعضی از ممالک چیزهایی می‌دانند، که بعضی از ممالک دیگر آنها را بی‌نظمی و بی‌ادبی تلقی می‌کنند.

نتیجه اینکه در جهان نظم نیست این ماییم که این نظم را ساخته‌ایم نه نظم و ناظم ما را ساخته باشند.

در جواب باید گفت نظم دو قسم است:

۱. نظم که ما ساخته‌ایم.

۲. نظم که ما و جهان را ساخته است.

هیچ یک از دانشمندان و معتقدان به نظم ساختگی و قراردادی استدلال نکرده که این مطلب پوچ در جواب آن نظم داده شود. تا به حال در کدام کتاب، استدلال به نظم ساختگی بشر شده؟ مثلاً نظم لباس و خانه و... که به اصطلاح روز، مد لباس و موی سر و وسایل زندگی خانه، و یا طریقه پسندیده در اجتماع یا مملکتی مورد استدلال بر ناظم و خالق شود.

کسی نگفته چون سر به طور مخصوصی شانه شده دلیل بر نظم جهان است، نظم لباس و یا همان صندلیها هیچ گاه مورد استدلال برای وجود نظم و ناظم واقع نشده، همه جا استدلال به نظم سازنده جهان و موجودات می‌شود که در حقیقت، نظم اصطلاحی هم به این نظم گفته می‌شود. به طور مثال اگر کره ماه جرمش زیادتر می‌شد و از زمین دورتر بود تا عمق ۴۰۰۰ متری زمین آب یافت نمی‌شد و همین طور هر چه فاصله کره ماه بیشتر می‌شد آب به هسته مرکزی زمین نزدیکتر و از سطح زمین پایین‌تر می‌رفت، تا پنجاه هزار متری فاصله سطح زمین با آب، زندگی غیر ممکن

بود، و اگر هم نزدیک تر به زمین می شد هر روز چند بار تمام خشکی را آب فرا می گرفت، به طوری که قله اورست هم زیر آب قرار می گرفت. این یکی از میلیون ها میلیارد مورد نظم عالم است، که در صورت نزدیکی و دوری ماه، حیات بشر امکان پذیر نبود. حال این نظم ساخته ماست؟ آیا ما قرار گذاشته ایم که کره ماه با جرمی مخصوص در مناسب ترین جای فضا قرار گیرد؟ کره زمین روی میزان دقیق و منظم قرار داده شده، اگر شبانه روز پنجاه ساعت بود، در تابستان همه می سوختند و در زمستان سرما موجودات را می کشت.

گلبول های سفید بدن میکروب شناسند و منظم زندگی می کنند و با چهل و پنج هزار میکروب مبارزه می کنند. این نظم گلبول را ما نساخته ایم. تا صد سال قبل کسی از مبارزات مهم و پر فایده گلبول ها اطلاعی نداشت، ولی آنها برای حفظ بدن به مبارزات خود ادامه می دادند. قلب به طور منظم کار می کند و با ریه همکاری دقیق دارد، اگر ضربان قلب تند گردد چون اکسیژن هم بیشتر لازم است، ریه هم بسرعت باز و بسته می شود که اکسیژن بیشتر به خون دهد. آیا ما قلب را وادار به این نظم کرده ایم؟ یا اگر قلب کار نمی کرد و ریه با کبد و کلیه به این صورت که الان کار می کنند نمی کردند، باز انسانی وجود داشت؟ اگر این نظم را کسی ساخته خود بداند و حقیقت و واقعیتی برای آن قایل نباشد، وی را نمی توان جزء عاقلان شمرد.

اتومبیل بسیار زیبایی را در روزنامه گراور کرده بودند، بی سوادى روزنامه را وارونه گرفته بود و به راننده ناسزا می گفت که چنین ماشین را چپ کرده، یکی گفت به خود ناسزا بگو که روزنامه را وارونه گرفته ای. به

این آقا باید گفت، وقت متولد شدن طفل چرا پستان مادر پر از شیر است؟ به دنیا آمدن طفل چه ربطی به جمع شدن شیر در پستان مادر دارد، مگر نه این است که برای این میهمان تازه وارد غذایی جز شیر مناسب نیست؟ بچه یک آهو که به دنیا می آید پس از اندک زمانی سر پا حرکت می کند (بچه انسان تا یک سالگی نمی تواند قدم بردارد) می رود پستان مادرش را می گیرد و می مکد. چرا دم و شُم مادرش را نمی مکد با اینکه هنوز کسی راهنماییش نکرده است. این نظم است. اگر چنین تنظیم نمی شد حیوانات منقرض می شدند؛ چون مادر نمی تواند پستان را در دهان بچه اش بگذارد. باید از جهان غیب به بچه فهمانده شود که برخیزد و پستان مادر را بمکد و ادامه حیات دهد. انسان طوری آفریده شده که از آب نمی تواند اکسیژن بگیرد و در آب خفه می شود. ماهی از هوا نمی تواند اکسیژن بگیرد و خفه می شود، هر کدام را در جای مناسب خود قرار داده اند.

برگشت این حرف که نظم را ما ساخته ایم به این است که ما به چشم خود گفته ایم بین و بگوش هم دستور شنیدن داده ایم. آیا اگر به گوش می گفتیم بین می توانست ببیند؟ نسبتی که بین بال و جسم پرندگان هست آن چنان دقیق معدل گیری شده، که قابل اشکال نیست. بال پشه با جسم و جرم آن و بال عقاب با بدن و جرمش تناسب کامل دارد. یک پشه کوچک که هنوز خونخوار نشده و ابتدای پروازش هست، در پرواز اولیه که برای به دست آوردن روزی حرکت می کند، به دیوار و درخت نمی چسبد، مانند یک هواپیمای اکتشافی با دقت پرواز می کند، تا انسانی را خفته یا غافل بیابد تا با سرعت خود را باو برساند و خون بگیرد. کار این حشره به قدری دقیق و سریع است که هنوز انسان به خود نیامده، وی

توشه خود را برداشته و فرار کرده است.

رادار شب‌پره بقدری دقیق کار می‌کند که بشر با این همه زحمات و خرج‌های سنگین نتوانسته به آن برسد، با اینکه رادارهای انسانی بوسیله برق کار و اعلام خبر می‌کنند در عین حال ۱/۸ شب‌پره بیشتر سرعت ندارند، و از نظر دقت هم نتوانسته‌اند به شب‌پره برسند. رادار شب‌پره آن‌چنان منظم و دقیق و با اسلوب علمی ساخته شده که قابل مقایسه با رادار بشر نیست.

فک انسان استخوانی بیش نیست. همین که بچه از شیر سیر نمی‌شود از میان این استخوان سخت، استخوان می‌روید. یک دور دندان به تناسب فک، کوچک، زیبا و محکم روییده می‌شود در فک تخم دندان نکاشته بودند. و اگر فک کودک را قبل از روئیدن دندان تجزیه کنند، دندانی در آن نخواهند یافت.

پس از هفت سالگی چون فک بزرگ شده دندانها از هم فاصله گرفته، نتیجه خوبی برای جویدن غذا نمی‌دهد، غذا در لای دندانهای کوچک می‌ماند و نرم نمی‌شود. اینجا ناظم و خالق جهان دندانهای دیگری ایجاد می‌کند، کم‌کم دندانهایی مجدداً از فک بیرون می‌آید، دندانهای ریز اولی را بیرون کرده خود جایگزین آنها می‌شوند، و چون فک به اندازه کافی بزرگ شده، دندانهای مناسب آن روییده، این دندانها برای همیشه می‌ماند و دیگر عوض نمی‌شود. اینها هر یک نظمی شگفت‌انگیز دارد که دلالت کامل بر ناظمی قدرتمند و فوق طبیعت دارد، که جهان را آفریده و بر همه چیز تواناست.

جهان مخلوق است

به دلایل زیادی اثبات می‌شود که جهان وجود نداشته و به وجود آمده است، که از جمله دلایل آن عبارت است از:

۱. جزء و کلّ - یکی از روشنترین امور، ثبات قدر نسبت، بین جزء و کل از طرفین است یعنی جزء هر قدر نسبت کوچکی به کل داشته باشد کل بهمان اندازه نسبتش بزرگتر خواهد بود. به طور مثال اگر یک صفحه کتاب نسبت به تمام آن یکصدم بود قطعاً کتاب صد برابر آن یک صفحه است. زمان یکبار خیلی دقیق است مثل حرکت یکبار الکترون به دور هسته، یکبار عادی مثل حرکت زمین به دور خودش که یک شبانه روز می‌شود و به دور خورشید یک سال طول می‌کشد.

عمر ما جزء عمر کلی ماده هست یا نه؟ اگر جزء عمر ماده نباشد، باید مادر ماوراء ماده زندگی کرده باشیم، و این هم مسلماً غلط است. حال که جزء عمر کلی ماده شد یک نسبتی بکل عمر ماده دارد، چون عمر ماده از این جزء و اجزا دیگر است، و قدر نسبت این جزء به کل عمر ماده، صفر

در برابر بی‌نهایت نیست. زیرا اگر صفر بود ما باید در ماوراء ماده زندگی می‌کردیم؛ پس نسبیتی دارد. حال نسبت را هر چه می‌خواهید بگیرید، مثلاً سی سال را یک میلیون میلیارد بگیریم، بنابراین عمر کلی ماده سی میلیون میلیارد سال می‌شود، یعنی سی و یک میلیون میلیارد سال قبل، از جهان ماده (آسمان و زمین و کرات) اثری نبوده بعد خدا آنها را آفریده است. دلیل دیگر: از یک ساعت قبل تا به حال بر عمر ماده و تحولات آن اضافه شده است یا نه؟ جواب به طور قطع مثبت است، چون درک می‌کنیم که این مدت را ماده نداشت، و آن تحولات یک ساعته بر تحولات آن اضافه شد، پس عمر ماده بی‌نهایت نیست چون بی‌نهایت کم و زیاد نمی‌شود.

۲. حرکت - حرکت‌های الکترون، تمام سابقه نیستی دارد، یعنی هر دوری در دور قبل نیست بوده. بنابراین تمام حرکات الکترون سابقه نیستی دارند، پس وقتی بوده که الکترون حرکتی نداشته و چون حرکت با الکترون توأم است، (یعنی به گفته تمام مادیین تا الکترونی باشد حرکت با آن خواهد بود)، پس وقتی اثبات شد حرکت الکترون نبوده، یعنی خود الکترون و هسته نبوده و بعد پیدا شده. مثلاً در دور دوم، دور سوم معدوم بود، و در دور اول، دور دوم نبوده و هر دوری سابقه نیستی باید داشته باشد، و گرنه دور جداگانه حساب نمی‌شود، پس دور اولیه هم سابقه نیستی دارد، چون حرکت الکترون دوری است و نمی‌توان دوری تصور کرد که سابقه نیستی نداشته باشد پس خود الکترون سابقه نیستی دارد و باید خالق آن را ایجاد کرده باشد؛ و گرنه خود ماده نمی‌تواند خود را بیافریند. اگر بگویند ممکن است الکترون حرکت نداشته، ولی وجود داشته است مانند اینکه در

برودت ۲۷۳ درجه زیر صفر الکترون‌ها از حرکت باز می‌ایستند، و مجدداً در حرارت به حرکت می‌افتند. جواب این است که الکترون منهای حرکت، در حقیقت الکترون منهای وجود است (به اتفاق نظر خود مادیین)، و در برودت ۲۷۳ درجه زیر صفر کسی نگفته الکترون متوقف می‌شود، چون حرارت و برودت از الکترون نیست بلکه حرارت از سرعت ملکول‌ها ایجاد می‌شود و در برودت ۲۷۳ درجه ملکول‌ها متوقف می‌شوند نه الکترون‌ها.^۱

۳. دلیل دیگر اصل دوم ترمو دینامیک است - این قانون می‌گوید: حرارت در جهان رو به کاهش است، و به جایی خواهد رسید که همه در یک حرارت نسبتاً مساوی قرار بگیرند. اگر جهان آغازی نمی‌داشت حرارت جهان مساوی گشته بود. مثلاً اگر برای مساوی شدن حرارت جهان ده میلیارد سال دیگر وقت لازم است، در بی‌نهایت زمانی ده‌ها میلیون میلیارد سال و قرن هم گذشته و اصولاً بی‌نهایت، حالت انتظاری از نظر زمان نخواهد داشت، چون هر چه زمانی بخواهد گذشته است. پس حالا که صفر مطلق نیست، معلوم می‌شود جهان نبوده، و پس از نبودن موجود شده، و هنوز آن قدر عمر نکرده که تمام حرارت خود را از دست داده باشد. و چون حدوث جهان معلوم شد باید وجود دهنده‌ای برای جهان باشد و گر نه جهانی که نیست، در حال نبودن، نمی‌تواند خود را بیافریند پس باید خالق‌ی که ماوراء طبیعت باشد جهان را آفریده باشد.

۱. کتاب پیدایش و مرگ خورشید نوشته ژرژ گاموف.

یک اشکال و جواب آن:

جهان را خدا آفریده خدا را کی آفریده است؟

این سئوالی است از جانب راسل. وی می‌گوید: «این سؤال مرا به الحاد کشانید.» ما که می‌گوییم جهان را خدا آفریده بدین جهت که جهان نبوده و وجود نداشته، و باید کسی به آن وجود دهد، که مثل جهان سابقه نیستی نداشته باشد، و گرنه او هم مانند جهان معدوم بود و نمی‌توانست وجود پیدا کند و در نتیجه او و جهان موجود نبودند، اما حال می‌بینیم جهان موجود است. پس یقین می‌کنیم که خالق جهان وجود ذاتش وجود است، او صاحب وجود است، سابقه نیستی نداشته و از عدم برنیامده و جهان را وجود داده است. یعنی اگر او هم سابقه نیستی می‌داشت و مخلوق بود پس کی او، و جهان را آفریده است؟ کسی نبود و جهان هم نباید باشد. ولی جهان وجود دارد. پس این فرض که خالق سابقه نیستی داشته باشد غلط است، و وجود از خود اوست و او ذاتش وجود است و سابقه نیستی ندارد. و عجیبتر این است که راسل می‌گوید: «من مخلوق نبودن ماده را می‌توانم باور کنم، اما مخلوق نبودن خدا را نمی‌توانم باور کنم». ماده‌ای که حادث است و سابقه نیستی دارد قدیم می‌داند، و از آن طرف خالقی که صاحب وجود است و وجود، ذات اوست و سابقه نیستی ندارد قبول نمی‌کند. عده‌ای گمان می‌کنند که مادیین امکان دارد دلایل علمی داشته باشند. برای اینکه توجه شود که آنان هیچ گونه دلیلی بر اعتقاد خود ندارند، و هیچ علمی با آنها همراهی و هماهنگی نمی‌کند، گفته‌هایشان را در این باره ذکر می‌کنیم.

قدیم بودن ماده

اولین چیزی که به عنوان سنگر مورد استفاده قرار می‌گیرد قدیم بودن ماده است. می‌گویند ماده ازلی است. جهان ابتدایی نداشته، و محتاج به آفریننده نیست. «برتراند راسل» می‌گوید: «اگر برای هر کار و چیزی علتی لازم است پس وجود خدا هم علتی می‌خواهد، و اگر هم قبول چیزی بدون علتی ممکن است، پس چرا وجود خداوند را بدون علت قبول کنیم، و طبیعت را همان خدا ندانیم».^۱ و در جای دیگر قدیم بودن ماده را می‌پذیرد، ولی در قدیم بودن خدا دچار تردید می‌شود.

جواب این است، که اگر حدوث ماده از نظر دلیل روشن نمی‌بود، باز هم میلیون‌ها دلیل از لحاظ نظم و علم و هماهنگی موجودات با یکدیگر وجود خالق را اثبات می‌کرد. زیرا علمی که در ساختن جهان به کار برده شده نمی‌تواند از ماده بی‌شعور وجود گیرد. به طور مثال: اگر برای فرار از

قبول نویسنده، برای کتاب، گفته شود کتاب قدیم است. باید گفت علمی را که در کتاب نهاده شده به چه چیز می شود نسبت داد؟ به چاپخانه، کاغذ، مرکب، یا عوامل طبیعی دیگر؟، مسلماً جواب منفی است و آثار علم در کتاب دلیل بر نویسنده‌ای عالم و داناست. با اینکه نه تنها دلیلی بر قدیم بودن ماده وجود ندارد، بلکه در هر یک از علوم مختلف، دلایل زیادی بر حدوث جهان ماده و انرژی وجود دارد.

تحولات ماده یکی از روشنترین دلیلهای بر حدوث آن است، (از حرکت الکترون‌ها تا بزرگترین کرات، ملکول‌ها، رشد و تکاملها و...) ما اضافه شدن تحولات و حرکات را بر ماده کاملاً احساس می‌کنیم. هر روز که می‌گذرد بر حرکت زمین به دور خود یک بار افزوده می‌شود، و میلیاردها میلیارد بر حرکت دوری الکترون‌ها. این تحولات اضافه را در دور گذشته ماده نداشت. آنچه داشت نظیر این حرکت بود، نه عین آن. برای اینکه ماده تحولات امروز را بر تحولات بسیار زیاد خود اضافه کند، محتاج به گذشت یک روز بیشتر بر عمر خود بود. حال اگر عمر ماده بی‌نهایت می‌شد و ابتدایی نداشت، از نظر عمر احتیاج و کمبودی نداشت؛ در نتیجه همه تحولات را هم دارا بود و دیگر تحولی در امتداد زمان در ماده وجود نمی‌داشت. به طور مثال اگر کسی دارای علم بی‌نهایت می‌شد دیگر احتیاج به تحصیل نداشت. و گرنه لازم بود در عین اینکه همه چیز را می‌داند بعضی چیزها را نداند؛ چون بی‌نهایت یعنی غیر محتاج، بی‌نیاز، پر.

اگر ماده از نظر زمان بی‌نهایت می‌شد، کمبود تحولات نداشت و منتظر گذشت زمانی نبود، تا تحولات بعدی را بر تحولات خود بیفزاید و از اینکه

هنوز مشغول تحصیل تحولات است معلوم می‌شود که ابتدایی داشته، و محدود و متناهی و حادث است.

یکی از دلایل روشن بر قدیم نبودن ماده، فرار کهکشانهاست، همان طور که قرآن می‌فرماید: «ما آسمان (کرات) را به قدرت خود آفریدیم و هر لحظه آن را وسعت می‌دهیم.» در فاصله خواندن یک سطر، صدها هزار فرسخ، فضا وسیع‌تر می‌شود و کهکشانها از یکدیگر دورتر می‌شوند. اگر جهان ابتدایی نمی‌داشت، فاصله کهکشانها به قدری زیاد شده بود که در شعاع دید بشر، کهکشانی وجود نداشت، چون از ابتدای انفجار و دور شدن از یکدیگر تا وقتی که از حدود دید بشر بیرون روند قطعاً زمانی محدود خواهد داشت (هر چند این زمان صد یا هزار میلیارد سال طول بکشد). اگر ابتدای جهان نامحدود و بی انتها می‌شد، میلیاردها میلیارد قرن هم در برابر زمان آن ناچیز بود و هر چه زمانی به حساب آید گذشته بود، پس نمی‌باید کهکشانی دیده می‌شد، و اینکه کهکشانها در شعاع دید ما هستند، و از هم دورتر می‌شوند دلیل روشنی است که هنوز آن مدت از زمان که از شعاع دید ما خارج شوند، از عمر کهکشانها نگذشته است؛ پس جهان ابتدایی داشته است و پدید آورنده‌ای می‌خواهد که از جنس آن نباشد. به عبارت دیگر، ماده خالق می‌خواهد که ماوراء آن باشد.

اشکالی بر حدوث ماده:

از آنجا که مادیین برای فرار از اعتقاد به خدا، از هر حرف و پوچ و بی‌اساسی کمک می‌طلبند و سرابی را آب معرفی می‌کنند، ممکن است بگویند ماده جهان از اول بلا اول بوده، منتها حرکت نداشته (برخلاف گفته

تمام دانشمندان مادی و الهی)، و در برابر استدلال روشن حدوث جهان از راه ترمو دینامیک فرار کهکشانها بگویند: ابتدای جهان ذراتی بی حرکت و در جایی انباشته بوده و پس از مدتی منفجر شده و با حرارت فوق العاده‌ای کهکشانها از یکدیگر فرار کرده‌اند. بنابراین اینها دلیل بر حدوث ماده نیست، بلکه دلیل بر حدوث تحول در ماده است، و گرنه خود ماده در ابتدای تحول وجود داشته است.

جواب این گفته نیز روشن است، (گر چه اتفاق دانشمندان بر این است که حرکت الکترون هیچ گاه ساکن نبوده، و الکترون منهای حرکت در حقیقت الکترون منهای الکترون است، با این حال) می‌گوییم ماده که از ازل بی حرکت بود (چه الکترون و چه توده انبوه ماده) چه عاملی پس از گذشت میلیاردها میلیارد سال آن را به حرکت در آورده؟ این عامل از درون ذات ماده بود یا از خارج آن؟ اگر از خارج از ماده و ماوراء ماده است، همان خالق جهان است، و اگر از درون ذات ماده است، چگونه در زمانی مخصوص آن عامل پیدا شد. (فرض این بود که ماده از درون ذات ساکن است) در شرایط رکود و سکون مطلق، چگونه حرکت و یا انفجاری آن چنان عظیم روی داد؟ انفجاری منظم که نسبت تمام کرات و منظومه‌ها و کهکشانها را با یکدیگر چنان حساب کرده و معدل‌گیری نموده است که در طی میلیاردها سال منظم و سریع حرکت داشته، و تصادم و برخوردی بوجود نیامده است.

به عبارت دیگر آیا حرکت در الکترون‌ها و یا در توده انباشته، از ازل بوده، یا پس از آن پیدا شده است؟ اگر علت از ازل وجود داشته، چرا معلول آن پس از میلیاردها سال یافت شود؟ با اینکه معلول از علت یک

لحظه هم نباید فاصله داشته باشد، چطور میلیاردها سال بین علّت و معلول فاصله ایجاد شد؟ باید جهان در ازل منفجر می شد، و الکترون ها شروع به حرکت می کردند (در نتیجه منبع حرارتی از نظر ترمودینامیک در جهان نبود، و از نظر کیهان شناسی کهکشانی دیده نمی شد). و اگر علّت حرکت و انفجار پس از ازل موجود شده باشد، این سؤال پیش می آید که وقتی سراسر جهان ماده رکود و سکون مطلق بود علّت حرکت از کجا و به چه عاملی پیدا شد؟ در صورتی که قبلاً وجود نداشت، و کوچکترین تحول و تغییری در سراسر ماده نبود، به عبارت روشنتر اگر ماده جهان بدون حرارت وجود داشت، چگونه حرارت فوق العاده به آن داده شد، آن هم حرارت چند میلیون درجه ای. ملکول های جهان که آرام بودند، پس چه عاملی توانست توده عظیم ملکول های جهان را یکباره به آن سرعت وادار کند به طوری که ماده عظیم جهان ذوب شود؟ آیا این سخن بی پایه تر از این نیست که گفته شود، به سبب حرارت یک چوب کبریت، و یا آتش یک سیگار کوه بزرگی ذوب شد؟! این جز خیالبافی است؟ گذشته از این اگر ذرات قبلاً آنباشته می شدند چرا در ازل منفجر نگشتند؟ چون هر چه از زمان برای ایجاد شرایط انفجار لازم بود در ازل گذشته بود. اگر میلیاردها میلیارد قرن هم لازم بود تمام شده و انفجار حاصل گشته، و حرارت هم تمام شده بود، چون زمان لازم محدود است و در نامحدود ازل و بی نهایت، به طور قطع تمام شده است.

پس هر دو حالت بی دلیل، غلط و محال است. یعنی بدون حرکت الکترون و علّت آن از ازل محال است، و گر نه کهکشانی دیده نمی شد و منبع حرارتی نبود. و پس از موجود شدن هم لازمه اش وجود معلول بدون

علّت خواهد بود که به طور قطع محال است.

اشکالی بر استدلال فرار کهکشانها:

برای اینکه بهانه‌ای برای مادیین باقی نماند و کاملاً احساس کنند که راهی بجز اقرار بوجود خالق و پروردگار، برایشان نیست، مطلب زیر را که ممکن است به مغز خیال کننده‌ای خطور کند نیز ذکر می‌کنیم.

اگر خیالبافی بر خلاف گفته تمام دانشمندان بگوید: آن کهکشانها که در ازل منفجر شده‌اند از شعاع دید ما بیرون رفته‌اند، و اینها که الان می‌بینیم کهکشانهایی است که پس از ازل ساخته شده‌اند و رو به فرارند، بنابر این، استدلال به فرار کهکشانها منطقی نیست. گرچه این اشکال اگر واقعیت هم می‌داشت، به استدلال ترمو دینامیک و حرکت الکترون‌ها، و هزاران دلیل دیگر صدمه‌ای نداشت، و آن ادله هر یک بتنهایی برای حدوث کافی بود، چه جای آنکه خیال اشکال است نه اشکال، زیرا:

اولاً- اگر تمام فضا تا صد میلیارد سال نوری پر از مواد می‌شدند، و پشت سر هم کرات و کهکشانها را تشکیل می‌دادند باز در ازل تمام می‌شدند، و به وقت ما که کهکشانها را می‌بینیم نمی‌رسیدند. به این بیان که اگر جهان ماده، ابتدایی نمی‌داشت هر مقدار زمانی که انفجار همه آن مواد و فرار آن همه کهکشانها لازم داشت، هنوز بیشتر، در بی‌نهایت زمانی وجود داشت. و اگر این خیال هم درست می‌شد، باز کهکشانی نباید دیده می‌شد. پس این کهکشانها که هست دلیل این است که جهان ماده، حادث و پدیده است.

ثانیاً- آیا این اجرام خیالی که کهکشانها را می‌سازند قبلاً بوده‌اند یا پس از نیستی موجود می‌شوند؟ اگر نبوده و پس از عدم موجود می‌شوند،

چگونه بدون وجود دهنده چیزی موجود می‌شود؟ وجود معلول چگونه بدون وجود علت پدید می‌آید؟ آیا اینها خودشان که نیستند می‌توانند در وقت نیستی خود را بیافرینند؟ و ناچار باید گفت خالق‌ی ماوراء طبیعت آنها را وجود می‌دهد.

پس این خیالبافی علاوه بر اینکه برخلاف گفته تمام دانشمندان کیهان شناس می‌باشد، محال و باطل و بی اساس نیز هست. بنابراین از نظر استدلال برای مادیین، راهی بجز اقرار به حدوث ماده وجود ندارد.

راجع به استدلال بر حدوث از راه حرکت الکترون و «جزء و کل» و اضافه شدن تحولات، بعضی از مادیین گفته‌اند: اضافه شدن تحولات بر ماده به قدیم بودن ماده صدمه‌ای نمی‌زند، چون تحولات ماده بی‌نهایت است، و کم و زیاد شدن در بی‌نهایت اشکالی ایجاد نمی‌کند، همچنان که عدد بی‌نهایت را هر چه تقسیم کنیم، و یا هر چه از آن بکاهیم یا بر آن بیفزاییم، باز هم بی‌نهایت خواهد بود. اشتباهی که در اینجا شده توجه نکردن به وجود فرضی و واقعی است. عدد، فرضی است، و چون فرض محال، محال نیست و فرض عددی بینهایت می‌توان کرد، اما بی‌نهایت موجود در خارج، محال است. به طور مثال: رفتن یک انسان بدون وسایل ظاهری و بدون قدرت مافوق طبیعت به کرهٔ مریخ محال است، یعنی هیچ وقت انسانی بدون وسیله نمی‌تواند به آن کره سفر کند. اما فرض اینکه بدون وسیله الان صد نفر در یک لحظه به کرهٔ مریخ رفته و در آنجا مشغول قدم زدن شوند، محال نیست.

اگر صد عدد پرتقال داشته باشیم، و ده تا از آنها را برداریم، یکدهم آن کم خواهد شد، ولی از صد عدد پرتقال فرضی اگر صد عدد برداریم باز هم

می‌توانیم همان فرض باقیمانده آن صد عدد را داشته باشیم. چون فرض است نه واقع. پس عمر و تحولات ماده بی‌نهایت نخواهد بود.

راسل می‌گوید: اگر برای هر کاری علتی لازم است پس وجود خدا هم علتی می‌خواهد، و اگر هم امکان وجود چیزی را بدون علت قبول کنیم، چرا طبیعت را همان خدا نپنداریم. می‌بینید که بدین طریق ثابت کردن خدا کار مهملی است، و نظیر تفکر هندی‌هاست که می‌گفتند دنیا بر روی یک فیل قرار گرفته، و آن فیل سوار بر یک لاک پشت است، اما همین که از ماجرای لاک‌پشت جويا می‌شدید از شما می‌خواستند که موضوع بحث را عوض کنید. وجود خدا با معناتر از مثال فوق نیست.^۱

و در جای دیگر می‌گوید: «من نمی‌توانم به خدا معتقد شوم چون نمی‌توانم باور کنم خدا مخلوق نیست».

قبل از بحث در این قسمت تذکر این نکته لازم است که چرا عده‌ای از راه خداشناسی با آن همه روشنی‌راه، منحرف شده، و این چنین کلمات بی‌پایه و سست را دلیل دانسته، و خود را به این موهومات قانع می‌سازند؟ راسل را ساختگیهای مسیحیت و اعمال کشیشان و راهبان، به این راه سوق داده و سخنانش بر این مطلب گواهی می‌دهد. او می‌گوید: «راهبه‌ها در حمام لباس نازک می‌پوشند وقتی می‌پرسی چرا لباس را از تن بیرون نمی‌آورید می‌گویند خدا می‌بیند. چگونه خدا از پشت دیوار ضخیم حمام می‌تواند ببیند، اما از پشت لباس نازک نمی‌بیند؟ ایشان برای چشم چرانی خدا بدنشان را می‌پوشانند. این حرف کنجکاو مرا بر

می‌انگیزاند»^۱.

رمانی کلیسا به حمام رفتن افراد حمله می‌کرد. کم کم کثیف بودن مورد تشویق قرار گرفت، و بوی کثافت از همه جای مقدسین به مشام می‌رسید... دیگر شیشها مروارید خدا نامیده می‌شدند، و بدین ترتیب پوشیده بودن لباس و بدن از این حشرات، علائم ضروری و حتمی ایمان شناخته می‌شد.^۲

«در تورات می‌خوانیم که قلع و قمع شکست خوردگان، یک وظیفه مذهبی بوده، و حتی زنده گذاردن احشام و گوسفندان هم بی‌دینی محسوب می‌شده»^۳.

راسل از نقطه نظر خود کامل‌ترین دین را مسیحیت می‌داند، و از طرفی می‌بیند تعلیمات کلیسایی ترقی و سعادت اجتماع را تضمین نمی‌کند. به طور کلی از دین فرار می‌کند. می‌گوید: «انسان از نظر کلیسا الزاماً باید یکی از دو بدبختی را تحمل کند، یا به بدبختی دنیا تن دهد و خود را محروم و منزوی نگهدارد، و در مقابل در آخرت و جهان دیگر از لذتها بهره‌مند گردد، یا اگر خواست در دنیا از نعمتها و لذتها بهره‌مند باشد، باید بپذیرد که در آخرت محروم خواهد ماند»^۴.

راسل درک می‌کند که این گفتار صحیح نیست، در نتیجه نقطه مقابل

۱. برگزیده افکار راسل صفحه ۵۶.

۲. برگزیده افکار راسل صفحه ۵۸.

۳. برگزیده افکار راسل صفحه ۹۰.

۴. علل گرایش به مادیگری، صفحه ۱۱۵.

را اختیار می‌کند، و روی غرور، این زحمت را هم به خود نمی‌دهد که مختصری به اسلام و ایدئولوژی اسلامی توجه کند، تا از این افکار راحت شود و مجبور نباشد برای مبارزه با خرافات تورات و انجیل، به خرافات و رسواتری پناه برد. حال که اندکی مخالف و انحراف این افراد معلوم شد به جواب گفتار راسل می‌پردازیم.

وی به معنا علت العلل توجهی نکرده است. ما که می‌گوییم علم و عقل چاره‌ای بجز قبول خالق دارد، به این جهت است که حدوث جهان با دلایل قطعی اثبات شده یعنی ماده و انرژی نبوده و آفریده شده است. حال که آفریده شده، یا خود ماده را خود آفریده، یا عدم و نیستی آن را خلق کرده، و یا خالق که ماوراء ماده است.

صورت اول که خود ماده خود را بیافریند محال است. چون لازم است ماده قبل از وجود خود، وجود داشته باشد. و ما ثابت کردیم که ماده وجود نداشته (و اگر هم قبل از وجود خدا، وجود داشت خلق لازم نبود) پس خود ماده نمی‌تواند خود را بیافریند.

صورت دوم که نیستی و عدم جهان را وجود دهد در نادرستی مثل صورت اول است. زیرا که نیستی و هیچ، اثر وجودی ندارد. اگر هیچ، می‌توانست ایجاد کند، انسان هیچ کاری نمی‌کرد، و همان هیچ، میلیاردها تومان پول و همه چیز برایش ایجاد می‌کرد. موجودات جهان که وجود دارند نمی‌توانند به یک الکترون وجود دهند، اگر تمام قدرتهای طبیعت دست بدست هم دهند نمی‌توانند ذره ناچیزی را بوجود آورند تا چه رسد به عدم، و هیچ و نیستی. پس شق دوم نیز از نظر عقل و علم محال است تنها راه سوم می‌ماند که خالق ماوراء طبیعت ماده را ایجاد کرده است که

وجود، ذات او است، وجود از خود اوست، او وجود را از دیگری نگرفته، و سابقه نیستی نداشته است.

به عنوان مثال جهان ماده، صفر و هیچ بوده، و این صفر وقتی عدد خواند می شود که سمت چپ آن، عدد صحیحی باشد و عدد صحیح هم از صفر گرفته نشده است، و اگر ما بنخواهیم خالق را حادث بدانیم و برایش سابقه نیستی در نظر بگیریم، و به صورت تسلسل، مثلاً بگوییم جهان را خدا آفریده خدا را دیگری و آن دیگری را باز دیگری و... و همین طور هرکدام مخلوق دیگری است. این سؤال پیش می آید که آیا در این سلسله علل و معلومات، موجودی هست که سابقه نیستی نداشته باشد؟ یا اگر موجودی نیست که وجودش از خودش باشد و سابقه نیستی نداشته باشد، و این سلسله هرکدام سابقه نیستی داشته اند یعنی زمانی همه وجود نداشته و نیست بوده اند پس این موجودات جهان از کجا پیدا شده اند؟ با توجه به اینکه قبلاً ثابت شد که یک نیست نمی تواند وجود پیدا کند، چگونه این همه نیستها و سلسله علّتها که نیست بوده اند وجود پیدا کرده اند؟ به عبارت دیگر یا باید بگوییم که در جهان هیچ موجودی نیست، همه وهم و خیال است، و یا اگر کوچکترین موجودی را قایل شدیم، باید آفریدگار و خالق را که وجود از خود اوست و سابقه نیستی ندارد قبول کنیم.

به همین جهت عده ای که می خواهند خدا را نپذیرند منکر موجودات می شوند. چون می بینند منکر موجودات جهان شدن از نظر بی دلیلی و رسوائی، از منکر خالق شدن کم اشکال تر است. به قول بعضی از دانشمندان، اینها می گویند قطار خیالی بین واشنگتن و نیویورک خیالی، با

مسافرین خیالی، از روی پلهای خیالی، با سرعت خیالی، در حرکت است. اینها بدین جهت باین گفتار تن می‌دهند که اگر به وجود ذره‌ای اعتراف کنند، گفته می‌شود این ذره از کجا آمده، ذره‌ای که نبود چگونه و از کجا به وجود آمد؟

حال می‌بینیم گفتار راسل با آن مثال کودکانه‌اش چه قدر بی‌پایه است او می‌گوید: «اگر برای هر چیز علّتی لازم است پس برای خدا هم علّتی لازم خواهد بود» و «خدا را کی آفریده».

بی‌پایه بودن سخن او به این دلیل است که اگر خدا هم معلول بود و سابقه نیست می‌داشت، موجودی در جهان نبود. چون جهان و خدا که نبودند چه چیز می‌خواست جهان را وجود دهد؟ و بی‌پایه تر از این، اعتقاد او به قدیم بودن ماده است.

می‌گوید: «من نمی‌توانم باور کنم که خدا را کسی نیافریده، اما می‌توانم باور کنم که ماده را کسی نیافریده است». ماده‌ای که با دلایل قطعی حادث بودنش ثابت شده، در نظر آقای راسل اگر قدیم باشد، بی‌اشکال است، اما خالقی که با میلیاردها دلیل وجودش روشن است، و قدیم بودنش روشن‌ترین امر است، مورد تردید ایشان است. ماده را قدیم دانستن و این همه علمومی که در جهان به کار رفته به ماده بی‌شعور نسبت دادن، ولی خدا را به قدمت و ازلیت نپذیرفتن مثل این است که شخص بگوید: من باور نمی‌کنم یک سطر کتاب را، یک دانشمند بتواند بنویسد، اما باور می‌کنم که یک کتابخانه بزرگ را یک حیوان بی‌شعور نوشته و تنظیم کرده است!

اگر خداوند هم معلول می‌شد علّت می‌خواست و آن وقت هیچ

موجود در جهان یافت نمی‌شد، و اصولاً جهانی وجود نداشت. همان طور که جهان به نور روشن است اما ذرات فوتون بود، روشن هستند. ذرات دیگری لازم نیست که ذرات فوتون را روشن کند، و یا به اصطلاح عوام «چربی هر چیز از روغن است، و چربی روغن، به روغن دیگری نیست». وجود هم در رأس موجودات است، موجودات به وجود آفریدگار موجود شده‌اند و وجود خالق از خود اوست.

امیرالمومنین - علیه السلام - فرمود: «چیزی را ندیدم مگر اینکه پیش از آن چیز، و بعد از آن، و با آن خدا را دیدم». پیش از هر چیز خدا را دیدن به این جهت است که موجودات حادثند. به طور مثال - خورشید پدیده‌ای است، و از نظر علمی با دلایل زیاد ثابت شده است که خورشید وجود نداشت، و بعد از عدم وجود یافته است. و از طرفی هیچ حادثی بی علت و وجود دهنده‌ای نمی‌تواند وجود پیدا کند، پس باید خالقی ماوراء ماده باشد تا خورشید وجود پیدا کند، و اگر پیش از آن خدا و خالق نبود هیچ وقت خورشید موجود نمی‌شد. و بعد از آن خدا را دیدن، بدین جهت است که تنها موجودی که فنا نپذیر است و وجود ذات اوست، خداست؛ و تمام موجودات جهان وجود را از او گرفته‌اند و ذاتشان فنا پذیر است. و با هر موجود خدا را دیدن بدین جهت است که در تمام حالات، موجودات به توجه او موجودند، و اگر خالق لحظه‌ای توجه خود را از آنها قطع کند، همه نابود می‌شوند. همانطور که روح ما صورتهای ذهنی را ایجاد کند، (مثلاً صورت شیر، دریا و کوه)، و تا موقعی که به آنها توجه داشته باشد آنها در ذهن وجود دارند، و همین که توجه روح از آن موجودات خیالی قطع شود، آنها هم نیست و نابود می‌شوند. این مثال به فهم معجزات هم

کمک می‌کند. یعنی همان طور که برای روح ما ایجاد یک اژدها از عصا و یا به صورت ابداع و ایجاد بی‌سابقه از شیئی فرق نمی‌کند، همین طور آتشی را تصور می‌کنیم که افرادی در میان آن باشند اما نسوزند. برای خالق جهان که وجود حقیقی و واقعی از او است، در خارج از ذهن این چنین است، روح ما تنها در حافظه و تصور قدرت دارد، ولی خالق در سراسر هستی و جهان خارج، این اعمال قدرت را دارد.

ما اگر در حافظه خود شتری از سنگ بیرون بیاوریم و یا به یک لحظه خود را در کرات دیگر تصور کنیم، مورد تصور، همان لحظه در ذهن موجود خواهد شد، چون وجود آن صورت ذهنی از روح ماست، به هر صورت که بخواهیم می‌توانیم آن را ایجاد کنیم. صاحب وجود واقعی و حقیقی (به خواسته پیغمبران خود) اگر شتری از سنگ کوه بیافریند، یا مردگان را زنده کند، یا عصا را به مار تبدیل کند، هیچ‌گونه اشکالی نخواهد داشت.

صورتی که به وسیله روح ایجاد می‌شود معدوم نیست بلکه موجود است منتها در جهان ذهن نه در خارج، اگر معدوم می‌شد اثری نداشت، با اینکه تصورات به طور قطع صاحب اثرند. مثال تصور مناظر شهوت انگیز محرک است؛ و تصور میدان مسابقه ضربان قلب را سریع‌تر می‌کند. بسا تصوراتی که باعث ضعف اعصاب و تشنج و یا تقویت می‌شوند، بنابراین صورت ذهنی موجود است، منتها در علم ذهن. ولی خالق چون قدرتش بی‌نهایت است در جهان خارج از ذهن هم وجود می‌دهد. در نتیجه مرده زنده کردن، و یا جهانی با میلیاردها کهکشان در لحظه‌ای ایجاد کردن برای خدا آسانتر از ایجاد یک تصور برای ماست.

نظیر اشتباه راسل را ژان پل سارتر نیز کرده است، به نقل استاد مطهری وی می‌گوید: «تناقض است در اینکه وجودی خودش، علت خودش باشد»^۱ و گمان کرده که خداپرستان می‌گویند: خدا نبوده و خودش، خود را آفریده است. شاید این فکر را از بعضی از عوام و بی‌سوادان خداپرست گرفته باشد (مثل اینکه بعضی از بی‌اطلاعان و عوام می‌گویند: خدا مخفف «خودآ» است. یعنی ابتدا خودش آمده و علتی نداشته بعد جهان را بوجود آورده است). با اینکه خدا مخفف خداوند یعنی صاحب جهان است، و در زبان فارسی به صاحب، خداوند گفته می‌شود مثل «خداوند بستان نظر کرد و دید»، خداوند خانه. در هر حال اگر خدا سابقه نیستی داشت جهانی موجود نمی‌شد، زیرا آنچه سابقه نیستی داشته باشد، نمی‌تواند خود را بیافریند خواه خدا باشد یا جهان ماده. چرا مطالب به این آسانی و روشنی بر امثال راسل و سارتر و عده‌ای دیگر پوشیده مانده است؟ سئوالی است که جوابش را از گفته «اندرو کانوی ایوی» دارنده بیش از هزار و سیصد مقاله علمی و چهار دکترای نقل می‌کنیم، «وی می‌گوید: من این طور حس می‌کنم که تمام ملحدین و منکرین در مغز خود یک نقطه کور دارند که توأم با تردید بی‌ثمری، مانع تشخیص درست آنها می‌شود و نمی‌گذارد آنها در یابند که تمام این عوامل چه جاندار و چه بی‌جان، بدون قبول وجود آفریدگار، معنی و مفهومی ندارد، چنانچه انیشتن می‌گوید: «کسی که زندگی خود و جهانیان را بی‌معنا می‌انگارد بدبخت محض نیست، اما اهلیت زندگی ندارد، و فقط امید قائم بر عقل و ایمان است که

۱. علل گرایش به مادیگری صفحه ۵۰.

نمی‌گذارد ما او را برای زندگی کاملاً ناقابل‌بدانیم، چه باز جای امید است که وی به وسیله عقل خود روزی راه صواب را درک کند، و یا از سرنو چون طفلان، درباره حیات بیندیشد... قبول این مطلب که این یک رشته علت از نیستی پیدا شده یا در نتیجه تصادف بوجود آمده، ضعیف‌تر از این است که انسان بگوید، با ریختن یک لیوان آب به روی زمین، می‌توان نقشه جهان را بدست آورد.^۱

پولیستر در کتاب اصول مقدماتی فلسفه می‌نویسد: «آیا علم به ما اجازه می‌دهد که روح را خالق بدانیم؟ نه، تصور اینکه ماده را روح خلق کرده قابل فهم نیست، زیرا چنین چیزی در تجربه دیده نشده است. برای اینکه چنین چیزی مقدور باشد لازم است که بقول ایدآلیست‌ها، روح مجرد از ماده، قبل از ماده وجود داشته باشد، و حال آنکه علم بما نشان می‌دهد که چنین چیزی امکان ندارد، و هرگز روح بدون ماده نبوده است بلکه بر عکس پیوسته روح به ماده مربوط است».^۲ چه خوب بود آقای پولیستر علمی که وجود روح قبل از ماده را محال می‌داند نام می‌برد؛ ولی او می‌دانست نه تنها در جهان، علمی وجود روح قبل از ماده را انکار نمی‌کند، بلکه علوم مختلفی آن را اثبات می‌کند. فیزیک از اصل دوم ترمو دینامیک که می‌گوید: «جهان ابتدایی دارد و از ازل نبوده و به وجود آمده، و قطعاً باید خالق ماوراء طبیعت آن را وجود داده باشد». کیهان‌شناسی از سرعت فرار کهکشانات آن را اثبات می‌کند. علوم طبیعی می‌گوید: محال

۱. اثبات وجود خدا صفحه ۲۷۵ - ۲۷۹.

۲. اصول مقدماتی فلسفه ترجمه افکاری.

است ماده نبات ساده‌ای با خصوصیات شگرف آن که از هر ماشین ساخت بشری پیچیده‌تر است، بدون سازنده و خالق دانا و بینا وجود پیدا کند. دانشمندان اعلام کرده‌اند که برای پیدایش ماده پروتئین، میلیون‌ها میلیارد قرن هم کافی نیست. شارل اوژن گوی ریاضی‌دان سوئیسی اعلام کرد: پروتئین که جزء اصلی یاخته‌های زنده است از کربن، ئیدروژن، ازت و اکسیژن درست می‌شود، و در ملکول سنگین وزن آنها چهل هزار اتم وجود دارد. اگر بخواهد از میان بیش از صد عنصر، این چهار عنصر به طور تصاعدی پهلوی هم قرار گیرند، بیش از ده میلیون میلیارد ترکیب لازم است که یک بار ملکول پروتئینی پیدا می‌شود، و برای اینکه این حادثه در زمین اتفاق افتد ده به قوه دویست و چهل و سه (۱۰۲۴۳) سال وقت لازم است، و اگر عمر ماده اولیه زمین را ده میلیارد سال یعنی ده به قوه نه تخمین بزنیم تازه موضوع نه در برابر دویست و چهل و سه ما را بر آن می‌دارد، که در نحوه پیدایش ملکول پروتئین صبر کنیم تا خواب قطعی پیدا شود^۱

بنابراین کلام پولیستر که می‌گوید: «تصور اینکه ماده را روح خلق کرده قابل فهم نیست»؛ اگر به صورت عاقلانه مطرح شود باید گفت تصور اینکه ماده را روح خلق نکرده است قابل فهم نیست. چون با دلایل قطعی جهان نبوده، و اگر خالق و علت وجود دهنده آن مادی باشد، غلط است، چون سراسر ماده معدوم بوده، و نیستی نمی‌تواند هستی بیافریند. پس باید ماوراء ماده به ماده هستی داده باشد.

قسمت بعدی کلامش بی پایه تر از قسمت اول است. وی می گوید: «زیرا چنین چیزی در تجربه دیده نشده است» مگر روح دیدنی است که در تجربه دیده شود؟ مگر حیات و جاذبه در تجربه دیده می شوند؟ تنها راه پی بردن به حیات و جاذبه و علم و هزاران موجود نادیدنی دیگر از نشانه و اثر آنهاست، و همان طوری که سقوط اجسام و یا تغذیه و نمو موجود را دلیل بر وجود جاذبه و حیات می دانیم، وجود موجودات هر کدام دلیل جداگانه ای بر وجود خالق است، چون هیچ کدام از آنها وجود نداشته اند و وجود، پس از نیستی آنها، دلیل بر وجود پروردگار است. علم و عقل شخص را، از گفتار و رفتار او درک می کنیم. علم و عقل هیچ گاه در آزمایشگاه تاریخ به دست نمی آیند، مگر نویسنده کتاب را بر اثر تجزیه کاغذ و جوهر به دست می آورند؟

تمام علمی که در موجودات به کار برده شده از ذره تا بزرگترین کرات، سلولهای گیاهی، حیوانی، گلبولها، غرایز جانداران، هریک دلیلی بس بزرگ بر وجود خالق ماده است. پولیستر پس از این کلمات می گوید: «علم به ما اجازه نمی دهد که به وجود روحی در خلأ مطلق، و عدم صرف ماده معتقد شویم».

ایشان نخواستند زحمت مختصری به خود دهد تا این مطلب را متوجه شود، که نبود ماده خلأ مطلق نیست، و گرنه از نظر علمی ماده نبوده، و اگر خلأ مطلق بود، برای همیشه ماده ای به وجود نمی آمد. اگر آن روح و ماوراء طبیعت و خالق مجرد، در خلأ ماده نبود جهانی نبود، در نتیجه آقای پولیستر و پیروان ساده و کم اطلاع او نیز نبودند و کتاب اصول مقدماتی فلسفه اش (با اینکه آنچه ندارد فلسفه است) هم وجود نداشت. وی چون

نمی‌خواهد حق جو باشد، از کلمهٔ خلأ ماده وحشت می‌کند، مثل اینکه کسی بگوید: در خلأ جوهر و کاغذ، نمی‌شود نویسنده‌ای را تصور کرد، نویسنده‌ای که کاغذ و جوهر نداشته باشد چگونه می‌تواند کتاب بنویسد؟ نه حتماً باید نویسنده در لابه‌لای خطها و جزء جوهر و کاغذ باشد، باید به این فرد گفت: گر تو نمی‌پسندی معذور دار ما را.

پولیستر در همان کتاب اصول مقدماتی فلسفه برای انکار خالق به تلاش مذبوحانه‌ای دست می‌زند و مطالب نا مربوط مبهم را با زنجیر خیال خود ربط داده، و نتیجه‌ای می‌گیرد که هیچ ارتباطی با مقدماتش ندارد. ابتدا چهار مقدمه ذکر می‌کند پس از آن نتیجه می‌گیرد. مقدمهٔ اول: ماده چیست؟ ماده واقعیتی است خارجی و مستقل از ذهن ما، و برای بقای خود محتاج به تصور ما نیست. بعد می‌نویسد جواب کار ساده‌ای نیست، باید برای ماده یک تئوری ساخت. مقدمهٔ دوم: تئوری‌های مترادف ماده را در یونان ذکر می‌کند که اتم را غیر قابل تقسیم می‌دانستند، و بعد می‌گوید پیشرفت علوم این نظریه را رد کرد. مقدمهٔ سوم: ماده یعنی چه و چگونه چیزی است؟ سپس می‌گوید مادیون می‌گویند جواب این سؤال به عهدهٔ ما نیست به عهدهٔ علم است. مقدمهٔ چهارم: می‌نویسد ماده در زمان و مکان وجود دارد و در حرکت است، و از انگلس نقل می‌کند که حرکت با ماده توأم است، و گفتهٔ لنین را می‌نویسد که: «جهان جز ماده متحرک چیزی نیست، و این ماده متحرک جز در مکان و زمان نمی‌تواند حرکت کند.» و پس از ذکر مقدمهٔ چهارم می‌نویسد: از این تحقیقات نتیجه می‌گیریم که فرض ذات ازلی روح خالق یکتا امکان‌پذیر نیست، زیرا خالق که خارج از مکان و زمان باشد یک چیزی است که نمی‌تواند وجود

داشته باشد... بنابراین در جهان باید هر نوع بررسی علمی را کنار زد، تا بتوان به وجود ذات باری که خارج از زمان باشد قائل شد، بدین معنا که در هیچ لحظه‌ای وجود نداشته باشد؟ خارج از مکان نیز باشد یعنی اینکه هیچ جا نباشد... بنابراین جهان نمی‌تواند آفریده شده باشد. زیرا در چنین صورتی خالق مجبور است برای خلق جهان در لحظه‌ای دست در کار شود که آن لحظه خارج از زمان باشد، و همچنین باید عالم از عدم به وجود آید... برای قبول آفرینش ناچار باید به لحظه‌ای معتقد بود که جهان وجود نداشته است و سپس قبول کرد که وجود، از عدم وجود یافته است و این چیزهایی است که علم نمی‌تواند قبول کند»^۱.

ابتدا مقدمات این فیلسوف مارکسیست را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در ارتباط آنها با ذی‌المقدمه گفتگو می‌کنیم تا ببینیم تحقیقات استاد تا چه اندازه ارزش علمی دارد و کدام یک از مقدمات، مربوط به بحث خدا و خالق است.

مقدمه اول: ماده حقیقتی خارجی است. این مورد قبول است، از الهیین کسی نگفته ماده خیالی است.

مقدمه دوم: ثنوری‌های راجع به ماده در یونان، و اینکه وقتی بود اتم را غیر قابل تقسیم می‌دانستند، سپس قلعه اتم فتح شد و به قلعه الکترون، پروتون و نوترون رسیدند، و اکنون بشر در این سه قلعه گیر کرده و آنها را نشکن می‌داند.

مقدمه سوم: که بجز سؤال «ماده چگونه چیزی است؟» چیز دیگری

۱. اصول مقدماتی فلسفه ترجمه افکاری.

نیست و تنها به این عبارت از جواب فرار کرده که «مادیون می‌گویند جواب این سؤال با ما نیست، بلکه به عهده علم است». مقدمه چهارم که از همکیشان خود نقل کرده که «ماده بجز در زمان و مکان نیست».

این چهار مقدمه چه ربطی به نتیجه‌ای که می‌گیرد دارد؟ وی می‌گوید: «از این تحقیقات چنین نتیجه می‌گیریم که فرض ذات ازلی امکان پذیر نیست!».

شما از ماده بحث می‌کنید، نتیجه از ماوراء ماده می‌گیرید؟ آیا کلام استاد مثل این نیست که شخصی بگوید در کره زمین هر چه جرم انباشته باشد قابل دیدن است، و جسمی که از تجمع ملکول‌ها تشکیل شده باشد باید دیده شود، پس در کره زمین، جاذبه و علم و حیات که دیدنی نیست وجود ندارد!

آیا یک انسان عاقل، این کلمات را عاقلانه و «تحقیقات»! نام می‌گذارد؟ بخصوص که از «انگلس» نقل می‌کند که: «فرض وجود شیئی خارج از مکان همانقدر احمقانه است که موجود خارج از زمان».

مکان و زمان از لوازم جسم و ماده‌اند. زمان از «مقدار حرکت ماده اخذ می‌شود» از یک بار گردش زمین به دور خورشید، یک سال، و از یک بار گردش یک الکترون بگرد هسته، زمانی بس اندک (یک سی هزارم ثانیه) موجود می‌شود. و مکان از مقایسه دو یا چند جسم با یکدیگر (ماده‌ای «ظرف» برای ماده یا انرژی دیگر باشد.) و به همین جهت می‌گوییم ماده جهان در مکانی نیست، زیرا اگر در مکانی باشد آن مکان ماده است یا غیر ماده؟... اگر ماده است که خلاف فرض خواهد شد چون ما «مجموع

ماده» را فرض کرده بودیم، پس مجموع ماده در مکانی نیست؛ پس کلام انگلس که گفته است: «موجود خارج از مکان احمقانه است»، غلط و احمقانه است، زیرا قبول دارد کل ماده جهان موجود است، و مکانی هم برایش نیست، بنابراین، زمان و مکان، چیزهایی هستند که با ماده به وجود می‌آیند و به اتفاق مادیین و الهیین، پیش از ماده زمانی نیست، همان طور که مکان قبل از ماده مفهومی نخواهد داشت، و با اظهار دانشمندان علوم مختلف که جهان ماده، حادث است (نبوده و پس از عدم موجود شده)، و با اعلام دلایل قاطع به حدوث جهان، باید آفرینش در غیر زمان و مکان باشد، و باید از عدم به وجود آید. اگر بخودی خود وجود می‌یافت غلط بود، نه اینکه اگر خالق آن را بیافریند محال باشد.

تکرار این جمله که وجود، خارج از زمان و مکان، و خلق در غیر زمان و مکان، لازم می‌آید، دلیل عدم دقت و بی‌توجهی و بی‌اطلاعی است. مثل اینکه کسی از شنیدن کلمه نویسنده کتاب وحشت کند و بگوید: «چگونه می‌شود نویسنده‌ای که خارج از جوهر و کاغذ و کلمات باشد کتاب ایجاد کند؟ نویسنده‌ای که در لابه‌لای خطها و در میان ملکول‌های جوهر و کاغذ نیست، محال است وجود خارجی داشته باشد. اینها دلیلی است بر اینکه کتاب نویسنده‌ای نداشته است!.. باید گفت جوهر و کاغذ از لوازم کتاب است و خارج از کتاب نیست، نه اینکه نویسنده، خارج از کتاب، موجود نیست.

حال ایشان همچون نابینای مادرزادی است که از دیدن، هیچ احساس و درکی ندارد، و در وقت شنیدن اینها مردم می‌بینند و بینایی دارند به وحشت افتاده می‌گویند: «چگونه خارج از شنوایی و بویایی و لامسه و

چشائی حسی می‌تواند باشد؟ نه، چیزی که به گوش درک نشود و بو و مزه نداشته باشد و لمس نشود، وجود نخواهد داشت».

پولیستر در کتاب «اصول مقدماتی فلسفه» همه جا مطلب بی‌اساس را با شجاعت و تهور خاصی بیان می‌کند، و از پذیرفتن مطالب حق که هیچ‌گونه تردیدی در آنها نیست وحشت دارد.

درباره اصل «جمع ضدین» که یکی از اصول چهار گانه ماتریالیسم دیالکتیک است استدلال می‌کند که جمع نقیضین و ضدین محال نیست. (غافل از آنکه اگر اصل محالیت اجتماع نقیضین را نپذیرفتیم، بر هیچ چیزی نمی‌شود استدلال کرد، زیرا پس از دلیل کافی، این احتمال هست که در عین حالیکه صحیح است صحیح نباشد)، او می‌گوید: جمع نقیضین صحیح است چون «در شوروی خون انسان مرده را به شخص زنده تزریق می‌کنند»، می‌بینید که «زندگی در داخل مردن هست». این سخن مانند سخنان دیگر ایشان، ارتباطی با بحث تناقض ندارد. تا وقتی گلبول‌ها در خون زنده باشند، خون قابل حیات و زندگی است. انسانی که مرد، ممکن است گلبول‌ها تا چند لحظه بعد زنده باشند که در آن لحظات، اگر در جای مساعدی قرار داده شدند، به زندگی عادی خود ادامه می‌دهند.

آنجا که می‌خواهد اصل چهارم ماتریالیسم دیالکتیک را بررسی کند، درباره «جهش در تغییر کمیّت به کیفیّت» مثالهایی ذکر می‌کند. با اینکه آنچه در آن مثالها مشاهده نمی‌شود، «جهش» است! می‌نویسد «یک دلیل علمی بر جهش: آب تا ۹۹ درجه حرارت، تغییرات تدریجی دارد و همین که به صد رسید با یک تغییر ناگهانی تبدیل به بخار می‌شود. همین طور

وقتی که به صفر رسید، یکدفعه یخ می‌بندد».^۱ با اینکه در این مثال، کمیّتی به کیفیت تبدیل نشده، تراکم مقدار با کیفیت خاصی همراه است. در بخار شدن و یخ بستن آب، تبدیلی وجود ندارد، بلکه حرارت و بخار شدن که از حرکت ملکول‌های جسم ایجاد می‌شود، از درجه اول هست تا صد درجه، و در صد درجه سریع‌تر است، و گرنه آب در حرارت یک درجه هم بخار می‌شود منتها آهسته و نرم، و در صد درجه، بخار زیادتر و سریع‌تر به طرف بالا حرکت می‌کند و آب را حرکت می‌دهد.

یکی از گفته‌های مادیین این است که «ماده، ازلی و ابدی است، اول و آخری ندارد تا محتاج خالق باشد، و بشر در موقعیتی قرار گرفته که محدود است، پیش از او جهان وجود داشته، و بعد از او جهان وجود خواهد داشت در این صورت چگونه می‌شود حدوث ماده را فهمید؟ اصولاً زمانی که ماده وجود نداشت چه چیز بود؟ چگونه می‌شود این معنا را درک کرد؟! و همان که در حقیقت، پولیستر وحشت داشت» عالم چگونه از عدم موجود شده؟.

جواب قسمت اول، در گفته خود آنهاست، از طرفی می‌گویند «جهان ازلی و ابدی است» و از طرف دیگر می‌گویند «ما محدود هستیم، و نمی‌توانیم حقیقت امر ماده را از نظر عمر درک کنیم». بنابراین، همان طوری که حدوث ماده را از نظر دیدن و حاضر بودن، نمی‌توانیم درک کنیم قادر به درک قدیم بودن آن هم نخواهیم بود؛ بلکه در یک حال بی‌طرفی هستیم و باید از دلایل علمی و فلسفی کمک بگیریم... و این دلایل بر

حدوث ماده دلالت دارند.

گذشته از این، محال بود جهان خود به خود به وجود آید، زیرا اگر جهان نبود «نیستی، علت هستی نمی‌شود» باید خالق غیر از جهان ماده، آن را بیافریند.

همچنان که وجود حیات و شعور غریزی حیوانات را پس از عدم، درک می‌کنیم: چون در وقت انفجار کرات، حرارت بیش از ده میلیون درجه بوده، و در حرارت ده میلیون درجه، حیات و زندگی به طور قطع نیست و معدوم است، و حیات که سراسر جهان را فرا گرفته پس از نیستی به وجود آمده است.

موجودات در وقتی که ذرات اتم و ملکول‌های اجسام بودند، شعور غریزی نداشتند و شعور غریزی زنبور و موربانه و هزاران موجود دیگر پس از نیستی به وجود آمد.

نفهمیدن اینکه چگونه موجود شده، عذر نپذیرفتن نمی‌شود، چون عقل و علم که در وجود انسان هست، نمی‌شود فهمید چگونه هستند؟ و در چه شرایطی موجود می‌شوند... نفهمیدن یعنی در حال بی‌طرفی بودن.

علوم از دیدگاه‌های مختلف، حدوث ماده را اعلام می‌کنند، چنانکه راجع به حدوث، نظر فیزیسیستها از قانون دوم ترمودینامیک، و کیهان‌شناسان از نظر وسعت فضا ذکر شد. گذشته از این، اگر کتابی را ببینیم که در آن علم و نظمی بکار رفته، و نتوانیم بفهمیم که کاغذ و جوهر آن از نظر زمان پیش از نویسنده بوده، یا پس از او موجود شده‌اند، از نظر علمی که در آن به کار رفته یقین می‌کنیم که نویسنده‌ای داشته است. زیرا در اتم‌های کاغذ و جوهر، علم و شعور نیست. علمی که در سراسر

هستی، از میلیون‌ها میلیارد کتاب وجود، آشکار است، دلیلی بس قاطع بر خالق قدرتمند و حکیم است.

در قسمت بعدی که می‌گویند «زمانی که ماده نبود چه بود و چگونه می‌شود این معنا را ادراک نمود؟ باید گفت زمانی که ماده نبود، ماوراء ماده بود. تصور و درک نکردن، دلیل نبودن نمی‌شود. یک نابینای مادرزاد معنای دیدن و حقیقت آن را تصور و درک نمی‌کند، نمی‌تواند بفهمد زمانی که کوری نباشد چه خواهد بود؟ باید گفت: در نبود کوری، بینایی هست، منتها تو وسیله درک آن را نداری.

در نبود طبیعت و ماده، ماوراء طبیعت بود، ولی ما وسیله فهم آن را نداریم. در موجودات طبیعی، هنوز حقیقت چیزی شناخته و فهمیده نشده است: حقیقت جاذبه زمین چیست؟... دانشمندان درباره جاذبه، دوایست نظریه مختلف داده‌اند.^۱ فهم چیست و علم به علم چگونه است؟ یعنی چگونه می‌فهمیم که می‌فهمیم؟ هنوز هیچ دانشمندی نتوانسته بفهمد که چگونه می‌فهمد، ولی منکر فهم هم نمی‌توان شد. مفهوم به وجود آمدن را از ایجاد تصورات ذهنی، می‌شود کاملاً فهمید (شکل شیری را در ذهن ایجاد می‌کنیم و پس از مدتی آن را از بین می‌بریم). هیچ دانشمند زیست‌شناس نمی‌تواند حقیقت حیات را بفهمد و بگوید حیات چگونه است، در چه شرایطی و چگونه پیدا می‌شود؟ شعور در حیوانات از کجا و چگونه یافت می‌شود؟ الکترون چیست و چگونه پیدا می‌شود؟ چگونه نابود می‌گردد؟ در چه شرایطی و چگونه اتمها جمع شده تشکیل

۱. بعد چهارم مترلینگ.

هسته گیاهی را می‌دهند؟ چگونه در هسته‌ای کوچک اختصاصات درخت تناور با تمام اسرار و رموز حیات، و ثمره آن نهفته شده؟ شعور چیست و در چه شرایطی یافت می‌شود؟ چگونه ماده و طبیعت، لزوم اعضا و جوارح در بدن موجودات را فهمید؟ (معز و قلب و کبد و کلیه و...) و همه را به جای مناسب قرار داد؟ در صورتی که تمام چشم پزشکان از بینا کردن یک نابینا ناتوانند، چگونه طبیعت نابینا به طفل در رحم مادر بینایی داد؟ شانزده هزار کیلومتر سیم کشی اعصاب، چگونه بدون اشتباه و دقیق، انجام شد؟ اگر میلیاردها سال فلز و پنبه و جوهر را پهلوی هم قرار دهند، آیا زلزله و عوامل دیگر طبیعی می‌توانند از فلزات، حروف چاپ و از پنبه، کاغذ به وجود آورند، و بالاخره کتابی را در چند صفحه چاپ کنند، هر چند کتابی باشد بی‌ارزش و با مطالبی سست؟ با اینکه مطالب میلیون‌ها میلیارد کتاب آفرینش، بهت انگیز و حیران کننده است. مگر علوم مختلف جز ترکیب بعضی از مواد با بعضی دیگر، کار دیگری توانسته انجام دهد؟ آیا توانسته بیافریند و یا نابود کند؟ اگر عده‌ای کلیدهای درهایی که به سالن غذاخوری منتها می‌شود به دست آورند، باید منکر سازنده سالن و غذاهای گوناگون آن شوند؟

عده‌ای گمان می‌کنند نظریه داروین می‌تواند باری از دوش مادیین بردارد، و برای آنها راه فراری باز کند. می‌گویند موجودات جهان از ابتدا این چنین دقیق و پیچیده نبوده‌اند. بلکه آفرینش موجودات زنده از موجود تک یاخته و یا چند موجود چند سلولی شروع شده و بتدریج راه تکامل را پیموده‌اند.

در مسیر تکامل، هر چه مورد احتیاجشان بوده به آنها داده شده است.

و بالاخره احتیاج سازنده است. داروین‌یسم و به طور کلی نظریه تکامل، بر اثر مواجه شدن با چند قانون علمی، اعتبار خود را از دست داده است. به عنوان مثال پاستور اعلام کرد موجود زنده از مرده تولید نمی‌شود به صورت قانون مطلب را اعلام نمود. نظریه تکامل می‌گوید، وجود زنده از مرده تولید گشت، و جایی که فرضیه با علم مخالف شد آن فرضیه اعتبار خود را از دست می‌دهد. در عین اینکه اگر فرضیه هم درست می‌بود به موضوع خداشناسی لطمه‌ای وارد نمی‌گشت. گفتن اینکه موجودات به گذشت زمان راه تکامل را پیموده‌اند، آنها را از خالق، بی‌نیاز نمی‌کند. سخن اینها شبیه این است که کسی بگوید اگر انسان ماشینهای نساجی را از دور ببیند به وجود سازنده آنها علم پیدا می‌کند اما در صورتی که وارد کارخانه شده تمام قسمتهای آن را مورد بررسی قرار دهد و ببیند پارچه‌های زیبا و ظریف، از ابتدای کار دستگاه این چنین نبوده، بلکه پشم تیره و کثیف وارد دستگاه شده کم کم شسته و به نخ تبدیل گشته، رنگ آمیزی شده، سپس بافته می‌شود یقین او به وجود سازنده دستگاهها از میان می‌رود و می‌داند قطعات فلزی ماشین‌ها، خود، از سنگها جدا شده به هم متصل گشته به کار افتاده‌اند، زیرا در آن دستگاه پارچه‌های زیبا ابتدا پشمی بی‌رنگ و تیره بوده است.

این سخن که «احتیاج سازنده است» سخنی غلط و بی دلیل است؛ چون رفع احتیاج پس از وجود دو مرحله انجام خواهد شد.

۱- احساس و درک احتیاج

۲- قدرت بر رفع آن.

در ماده و انرژی شعوری نیست که درک احتیاج شود، اگر موجود با

شعوری احساس احتیاج کند، ولی قدرت بر رفع آن نداشته باشد، در همان حال احتیاج، خواهد ماند. یک نفر نابینا در اجتماع، احساس احتیاج به بینایی دارد، ولی هیچ‌گاه نمی‌تواند برای خود بینایی ایجاد کند. هزاران سال است موجودات ضعیف، احساس احتیاج به نیرو می‌کنند که دشمن خود را از پای در آورند، ولی همیشه چون گوسفند در مقابل درندگانی چون گرگ و پلنگ و شیر ضعیف ناتوان باقی مانده‌اند.

به طور خلاصه می‌توان گفت: فرار از اعتقاد و مسئولیت به چنین بهانه تلاشی بی‌نتیجه است. هر انسانی می‌فهمد که چشم و گوش و اعضای موجودات زنده را کسی طرح‌ریزی کرده که نوع کار و خصوصیات و شرایط آنها را کاملاً متوجه بوده است، از شکل و نور و شرایط و فواید دیدن و از امواج صوتی و ارتعاش آنها به طور کامل خبر داشته و آنها را ایجاد کرده است، ماده که شعور ندارد تا فکر کند چشم چیست و برای چه و چگونه آن را باید بسازد. عجب این است که خود این افراد حاضر نیستند وجود مجسمه انسانی را که از زیر خاک بیرون آید، به ماده و طبیعت نسبت دهند. جایی که یک مجسمه ساده را نمی‌توان به ماده و طبیعت نسبت داد، موجودات زنده جهان را که هر یک، میلیون‌ها و یا میلیارد‌ها سلول دارند، که هر سلولی از دقیقترین مجسمه بلکه از دقیقترین ماشین ساخت بشری، پیچیده‌تر است، چگونه می‌شود به ماده و طبیعت نسبت داد؟

تا اینجا مطالب عمده مادیت که بی‌پایه‌ترین مطالب بود، ذکر شد و همان طور که قرآن می‌گوید: «مَثَلُ أَنَانِي» که جز خدا، دوستانی می‌گیرند، مانند عنکبوت است که سست‌ترین خانه را برای خود انتخاب کرده

است.^۱ اینها برای فرار از واقعیات، به یک سلسله موهومات رو آورده خود را گول زده، دنبال سایه خود دویده‌اند. در تمام کلماتشان یک مطلب که با علوم موافق باشد نیست، و به غلط دم از علم می‌زنند، جورج هربرت بلانت می‌گوید: «فکر می‌کنم درک وجود خدا برای شخص، مشکلتر از درک وجود دستش نباشد. فرض اینکه نظم جهان، خود به خود، یا در نتیجه هرج و مرج، به وجود آمده، تحقیر و توهینی نسبت به عقل و شعور انسانی است».^۲ لرد کلونین که از بزرگترین دانشمندان فیزیک است می‌گوید: «اگر نیکو بیندیشید، علم شما را ناچار از آن خواهد کرد که بخدا ایمان داشته باشید».^۳ «هر کس عقل سلیم دارد به وجود خالق قایل می‌شود». از بول کلارنس.^۴ «در علم مجهول، نیروی عاقل و قادری وجود دارد که جهان گواه وجود اوست.» از انیشتین.

«جهان پر از طرحهای بی‌شماری است که هریکی به نوبه خود، صدها مرتبه از مغز الکترونیک، پیچیده‌تر و عجیبتر است.. بلی برای جهان، طراح حکیم علی‌الاطلاقی هست.. علم فیزیک جدید، ثابت می‌کند که طبیعت نمی‌تواند نظم و تربیب خودش را خود، به وجود آورد». از کلود، طراح مغز الکترونیک.^۵ پس از اینکه گفته‌های بی‌اساس مادیت، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت، و روشن شد که مادیین هیچ‌گونه دلیلی بر

۱. سوره عنکبوت آیه

۲. اثبات وجود خدا ۱۴۷ و ۱۵۱ (۶۹).

۳. اثبات وجود خدا ۳۷ (۶۹).

۴. اثبات وجود خدا ۶۷ (۷۰).

۵. اثبات وجود خدا ۱۶۸ (۷۰).

عقیده خرافی و بی‌اساس خود ندارند و دلایل خداپرستان کاملاً روشن و آشکار است. و آنها که با مطالبی پوچ و بی‌ارزش خود را سرگرم کرده‌اند و برای الحاد و بی‌اعتقادی خود، به مطالب بی‌اساس پناه برده سراب را آب می‌پندارند، در محکمه وجدان و محکمه عدل پروردگار بی‌دلیل بوده، و قطعاً مجرم شناخته خواهند شد.

به عنوان حُسن خِتام، کلام قهرمان توحید و سر سلسله آزادیخواهان، امام حسین - علیه‌السلام - را که با خدای بزرگ، راز و نیاز می‌کند، نقل می‌کنیم:

«خدایا، آیا چیزی از نظر آشکاری چون تو خواهد بود (مسلماً نه) چگونه از موجودات به سوی تو دلیل می‌توان گرفت؟ موجوداتی که در وجود به تو محتاجند (پرتو تو از همه موجودات، آشکارتر و وجود تو از همه، حتی از خود ما روشنتر است) آنکس که به سوی غیر تو رهسپار شد، و بجز تو دل بست، زیانکار خواهد بود.»

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هرکه فکرت نکند نقش بود بر دیوار

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

که تواند که دهد میوه شیرین از چوب

یا که داند که برآرد گل صد رنگ از خار؟